

گئورگ تراکل

آہ،

ساعت تلخ زوال

Georg Trakl

شاپور احمد



آه، ساعت تلخ زوال

شعرها <http://www.literaturische.de/Trakl/english/ged-e.htm>
آشنایی <http://www.poemhunter.com/georg-trakl/biography>

آه، ساعت تلخ زوال

گئورگ تراکل

برگردان
شاپور احمدی

نما

نام-شماره

-آشنایی / ۸

۱. کلاغها / ۱۴

۲. دوشیزه‌ی جوان / ۱۸

۳. چامه‌ی شبانه / ۲۸

۴. در شاخ‌وبرگ قرمز سرشار عودها / ۳۲

۵. موسیقی در میرابل *Mirabell* / ۳۶

۶. مالیخولیای شامگاه / ۴۰

۷. تاریک‌روشنای زمستانی / ۴۴

۸. شهر زیبا / ۴۸

۹. به الیس *Elis* پسر / ۵۴

۱۰. در پاییز / ۵۸

۱۱. تا شامگاه قلبم / ۶۲

۱۲. روستاییان / ۶۴

۱۳. روز همه‌ی ارواح / ۶۸

۱۴. مالیخولیا / ۷۲

۱۵. گوشه‌ی کنار جنگل / ۷۴

۱۶. در زمستان / ۷۸

۱۷. در آلبوم کهن خانوادگی / ۸۲

۱۸. گردش / ۸۶
۱۹. شیپورها / ۹۲
۲۰. غبار / ۸۴
۲۱. بهار شاداب / ۹۸
۲۲. موشها / ۱۰۴
۲۳. دلدرومز *Doldrums* / ۱۰۶
۲۴. نجواگری در بعدازظهر / ۱۱۰
۲۵. مزمور / ۱۱۴
۲۶. آوازهای رزاری *Rosary* / ۱۲۲
۲۷. در نزدیکی مرگ / ۱۲۴
۲۸. آمین / ۱۲۶
۲۹. زوال / ۱۲۸
۳۰. در شامگاه پاییزی / ۱۳۲
۳۱. در دهکده / ۱۳۶
۳۲. ترانه‌ی شامگاهی / ۱۴۲
۳۳. هلیان *Helian* / ۱۴۶
۳۴. فرشته‌ی پریده‌رنگ / ۱۵۴
۳۵. سرود مغرب‌زمین / ۱۶۲
۳۶. گروdek *Grodek* / ۱۶۶
—بچه‌های رودخانه / ۱۷۲
شاپور احمدی

آه، ساعت تلخ زوال ۷/

آشنایی



georg trakl 1912

آشنایی

Georg Trakl

گئورک تراکل *Georg Trakl* سوم ژانویه ۱۸۸۷ در سالزبورگ *Salzburg* اتریش دیده به

۱۸ سالگی در همان جا به

تراکل *Tobias Trakl*

فلزآلات و آلمانی بود، و

هالیک *Maria*

(۱۸۵۲-۱۹۲۵)

با دلبستگی بسیار به هنر

ابتدایی کاتولیکها حاضر

پروتستان بودند. او در

Staatsgymnasium

شد. آنجا لاتین و یونانی و

۱۳ سلگی به شاعری

دبیرستانی بود، به

زد. آنجا نزد فاحشه‌های

تک‌گوییهای پریشان خود

۱۵ سالگی آغاز به

و کلروفوم و داروهای



Grete e Georg Trakl 1897

جهان گشود و تا

سر برد. پدرش تیپاس

(۱۸۳۷-۱۹۱۰)، دلال

مادرش ماریا کاتارینا

Catharina Halik

خانه‌داری از چک بود

و موسیقی.

تراکل در مدرسه‌ی

شد، گرچه والدینش

۱۸۹۷ در

سالزبورگ پذیرفته

ریاضیات آموخت. در

پرداخت. هنگامی که

فاحشه‌خانه‌ها سر می

بزرگسال از

لذت می‌برد. در

الکل‌خواری کرد. افیون

دیگر مصرف می‌کرد. در همان وقت ناگزیر مدرسه را در ۱۹۰۵ ترک گفت، چون به دارو معتاد شده بود. بسیاری از منتقدان می‌گویند که تراکل از شیزوفرنی ناشناسی رنج می‌برد. پس از



georg trakl 1907

او دوباره نام‌نویسی کرد، و در بیمارستانی در اینسبروک

ترک تحصیل از دبیرستان، تراکل سه سال برای داروسازی کار کرد و بر آن شد تا داروگری را چون شغلی بیاموزد. در همین دوره بود که نمایشنامه‌نویسی را آرمود، اما دو نمایش کوتاهش، سراسر روز ارواح و فاتا مورگان *Fata Morgana* مؤفقیتی در بر نداشتند.

در ۱۹۰۸، تراکل به سوی وین حرکت کرد تا داروگری بیاموزد، و با برخی هنرمندان بومی آشنا شد که او را یاری دادند تا شعرهایش را منتشر کند. پدر تراکل در ۱۹۱۰ در گذشت، پیش از آنکه تراکل گواهینامه‌ی داروگری خود را دریافت کند؛ سپس، در ارتش برای خدمتی دراز مدت ثبت‌نام کرد. بازگشتش به زندگی شهروندی در سالزبورگ مؤفقیت‌آمیز بود و

Innsbruck به داروگری پرداخت. همچنین با جامعه‌ی هنری آنجا آشنا شد. لودویگ فن فیکر *Ludwig von Ficker*، نویسنده‌ی مجله‌ی در برنر *Der Brenner* (و پسر تاریخدان جولیس فن فیکر *Julius von Ficker*)، سرمشقش شد: او پیوسته نوشته‌های تراکل را چاپ می‌کرد و می‌کوشید تا ناشری بیابد که مجموعه شعری از او را منتشر کند. سرانجام این تلاشها کتاب شعرها *Gedichte (Poems)* بود، که تابستان ۱۹۱۳ کورت ولف *Kurt Wolff* در لایپزیگ بیرون آورد. فیکر همچنین سبب‌ساز توجه لودویگ ویتگنشتاین به تراکل شد، که ناشناس مقررری به‌نسبه زیادی برای او فراهم ساخت، به گونه‌ای که دیگر می‌توانست بیشتر به قلم فرسایی بپردازد.

در ۱۹۱۲، در اینسبروک *Innsbruck* اتریش ساکن شد. با گروهی از هنرمندان پیشتاز دیدار کرد که مجله‌ی ادبی و خوب‌وجهی در برنر را فراهم می‌ساختند، مجله‌ای که رستاخیز اندیشه‌های کیرکگارد *Kierkegaard* را در کشورهای آلمانی زبان شروع کرد.

در آغاز جنگ جهانی اول، تراکل به عنوان پزشک ارتش اعزام شد تا به سربازان در گالیسیا *Galicia* رسیدگی کند (دربدارنده‌ی بخشهای اکراین و لهستان عصر جدید). وی از کشمکشهای پیوسته‌ی درماندگی خود رنج می‌برد. در طی چنین رخدادی در گردک *Gródek*، تراکل می‌بایست از نود سرباز مجروح (در لشکرکشی بی‌امان برابر روسیه) مراقبت می‌کرد. تراکل کوشید خود را با شلیک گلوله از آن تنگنا خلاص کند، اما همدمانش او را باز داشتند. در بیمارستان ارتش در کراکو *Kraków* بستری شد و از نزدیک مراقبت او بودند، تراکل در پریشانی فرو رفت و برای راهجویی به فیکر نامه‌ای نوشت. فیکر او را متقاعد کرد تا با

آه، ساعت تلخ زوال/ ۱۱

ویتگنشتاین مراوده کند. با دریافت یادداشت تراکل، ویتگنشتاین به بیمارستان شتافت، اما دریافت که از زیاده‌روی در مصرف کوکائین مرده است. تراکل را ۶ نوامبر ۱۹۱۴ در گورستان راکویکی *Rakowicki* کراکو به خاک سپردند، اما در ۷ اکتبر ۱۹۲۵، با پیگیریهای فیکر، بازمانده‌ی جسدش را به موهلایو در نزدیکی اینسبروک منتقل کردند کنار آرامگاه خود فیکر.

به قلم تراکل

Gedichte (Poems), 1913

Sebastian im Traum (Sebastian in the Dream), poetry 1915

Der Herbst des Einsamen (The Autumn of The Lonely), 1920

Gesang des Abgeschiedenen (Song of The Departed), 1933



grete trakl 1912

شعرها



۱. کلاغها

بر آن کنج تیره در نیمروز
کلاغها با بانگ سخت یورش می‌آورند.
سایه‌شان در پس گوزنی خط می‌اندازد
و گاهی در مأوای دلگیر به دیده می‌آیند.

ه‌آه چگونه سکوت قهوه‌ای دشتی را می‌آشوبد
که با خود راکد لمیده است،
مانند زنی گرفتار در شهودی سنگین،
و گاهی می‌شود صدای چنگ انداختنشان را شنید

1. Die Raben

Über den schwarzen Winkel hasten
Am Mittag die Raben mit hartem Schrei.
Ihr Schatten streift an der Hirschkuh
vorbei
Und manchmal sieht man sie mürrisch
rasten.

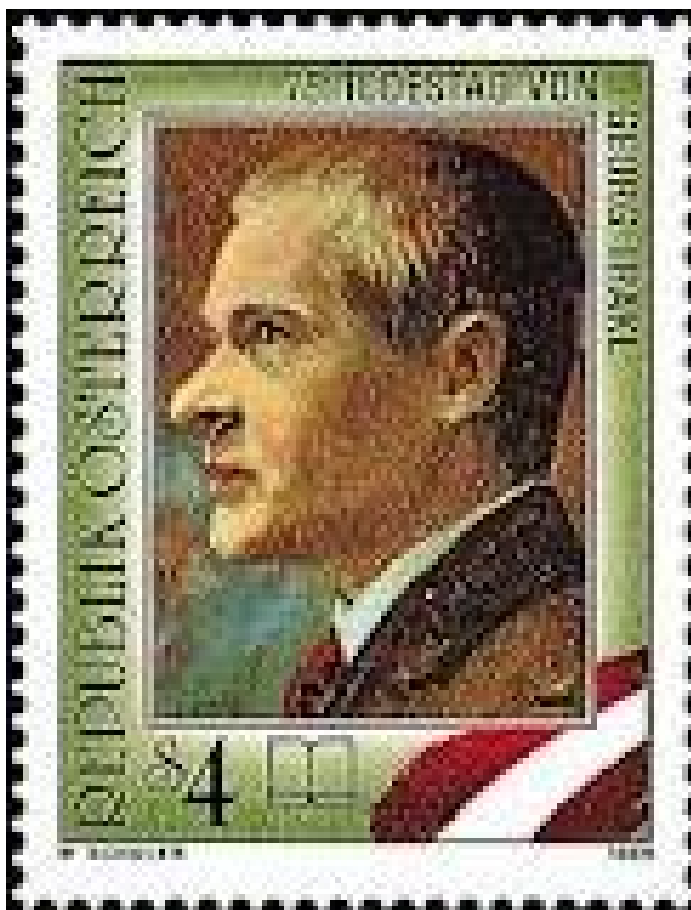
5O wie sie die braune Stille stören,
In der ein Acker sich verzückt,
Wie ein Weib, das schwere Ahnung
berückt,
Und manchmal kann man sie keifen
hören

1. The Ravens

Over the black corner at midday
The ravens rush with hard cry.
Their shadow streaks past the doe
And sometimes they are seen in sullen
rest.

5O how they disturb the brown silence
Of a field lying ecstatic with itself,
Like a woman ensnared by heavy
intuition,
And sometimes one can hear their
nagging

پیرامون لاشه‌ای که بویش بلند می‌شود،
و ناگاه فوجشان به سمت شمال رو می‌کند
و مانند دسته‌ی تشییع جنازه ناپدید می‌شود
درون بادهایی که آزمندانه می‌لرزند.



Um ein Aas, das sie irgendwo wittern,
10Und plötzlich richten nach Nord sie
den Flug
Und schwinden wie ein Leichenzug
In Lüften, die von Wollust zittern.

Around a carcass scented out
somewhere,
10And suddenly their flight bends
northward
And disappears like a funeral procession
Into winds that tremble with lust.



۲. دوشیزه‌ی جوان

برای لودویگ فن فیکر *Ludwig von Ficker*

۱

همواره بر چاه هنگام غروب
کسی افسون پایدار او را می‌بیند
همچنان که آب را بیرون می‌کشد هنگام غروب.
سطرها بالا و پایین می‌روند.

در کناره‌ها زاغچه‌ها پر افشانند
و او همانند سایه‌ای است.
موهای زردش را بر می‌افشانند.
و موشها در حیات جیغ می‌کشند.

2. Die junge Magd <i>Ludwig von Ficker zugeeignet</i> 1 Oft am Brunnen, wenn es dämmert, Sieht man sie verzaubert stehen Wasser schöpfen, wenn es dämmert. Eimer auf und nieder gehen. 5In den Buchen Dohlen flattern Und sie gleicht einem Schatten. Ihre gelben Haare flattern Und im Hofe schrein die Ratten.	2. The Young Maid <i>Dedicated to Ludwig von Ficker</i> 1 Often at the well when it dawns One sees her standing spellbound Scooping water when it dawns. Buckets go up and down. 5In the beeches jackdaws flutter And she resembles a shadow. Her yellow hair flutters And rats scream in the yard.
--	---

و در دام تباهی
ه / مژگان شعله‌ورش را فرو می‌خواباند.
علف تفتیده در تباهی
بر پایش فرو می‌خمد.

۲

خاموش در سرایی کار می‌کند
و محوطه خراب بر افتاده است.
ه / در درختان تنومند نزدیک کلبه
پرنده‌ی سیاهی دردمندانه می‌خواند.

تصویرش نقره‌فام در آینه
به شگفتی‌اش می‌نگرد در سوسوی سایه‌روشن
و رنجور در آینه تاریک می‌زند
ه / و او در برابر خلوص آن می‌لرزد.

خیالگون پسر دهقان در تاریکی آواز می‌خواند
و او آشفته از درد می‌درخشد.
قرمزی در سراسر تاریکی می‌چکد.
ناگاه در دروازه باد جنوبی به جنبش در می‌آید.

Und umschmeichelt von Verfalle 10Senkt sie die entzündenen Lider. Dürres Gras neigt im Verfalle Sich zu ihren Füßen nieder. 2 Stille schafft sie in der Kammer Und der Hof liegt längst verödet. 15Im Hollunder vor der Kammer Klänglich eine Amsel flötet. Silbern schaut ihr Bild im Spiegel Fremd sie an im Zwielflightscheine Und verdämmert fahl im Spiegel 20Und ihr graut vor seiner Reine. Traumhaft singt ein Knecht im Dunkel Und sie starrt von Schmerz geschüttelt. Röte träufelt durch das Dunkel. Jäh am Tor der Südwind rüttelt.	And enticed by decay 10She lowers her inflamed eyelids. Parched grass in decay Bends down to her feet. 2 Silently she works in the chamber And the yard lies long desolate. 15In the elder trees by the chamber A blackbird flutes pitifully. Silverly her image in the mirror Looks at her strangely in the twilight- glow And dusks sickly in the mirror 20And she shudders before its purity. Dreamlike a farm boy sings in the dark And she stares shaken with pain. Redness trickles through the dark. Suddenly at the gate the south wind shakes.
---	---

۳

۲۵ شبانه بر مرغزار برهنه
او در رؤیاهای تبار غلت می‌زند.
بادی سمج در مرغزار می‌موید
و ماه در میان درختان گوش می‌دهد.

بزودی همه‌ی اطراف ستارگان رنگ می‌بازند
۳۰ و وامانده از دادخواهی
گونه‌های مومی‌اش رنگ می‌بازند.
پوسیدگی از زمین رخت بر می‌بندد.

غمناک نیزار کنار برکه خش‌خش می‌کند
و سرافکنده او خشکش می‌زند.
۳۵ در دور دست خروس می‌خواند. در بالای برکه
بامداد سخت و خاکستری می‌لرزد.

۴

از آهنگری صدای کوبیدن چکش می‌آید
و او دروازه را به هم می‌کوبد.
در سوسوی سرخ پسر دهقان چکش را می‌چرخاند
۴۰ و مرگ‌مانند بر آن می‌نگرد.

3 25Nächtens übern kahlen Anger Gaukelt sie in Fieberträumen. Mürrisch greint der Wind im Anger Und der Mond lauscht aus den Bäumen. Balde rings die Sterne bleichen 30Und ermattet von Beschwerde Wächsern ihre Wangen bleichen. Fäulnis wittert aus der Erde. Traurig rauscht das Rohr im Tümpel Und sie friert in sich gekauert. 35Fern ein Hahn kräht. Übern Tümpel Hart und grau der Morgen schauert. 4 In der Schmiede dröhnt der Hammer Und sie huscht am Tor vorüber. Glührot schwingt der Knecht den Hammer 40Und sie schaut wie tot hinüber.	3 25Nightly over the bare meadow She totters in feverish dreams. A morose wind whines in the meadow And the moon listens from the trees. Soon all around the stars pale 30And exhausted from complaints Her waxen cheeks pale. Putrefaction is scented from the earth. Sadly the reeds rustle by the pond And cowering she freezes. 35Far away a cock crows. Above the pond Morning shivers hard and grey. 4 In the smithy clangs the hammer And she scurries past the gate. In red glow the farm boy swings the hammer 40And deathlike she looks over there.
--	---

همان گونه که در رؤیا می‌جنبد از قاه‌قاهش،
و درون آهنگری می‌جهد،
شرمگینانه و خاکسار مقابل قاه‌قاهش ،
مانند چکشی سخت و زمخت.

۴۵ درخشنده در خانه جرقه‌ها
می‌تراوند و با سیماهای بی‌یاور
او جرقه‌های وحشی را می‌رباید
و منگ بر زمین می‌افتد.

۵

تکیده و لنگار بر بستر
۵۰ سرشار از لرزشهای دل‌انگیز بیدار می‌شود
و بستر چرکی‌اش را می‌بیند
غرق در روشنی طلایی،

اسپرکها آنجا میان پنجره
و تابش آبی آسمان.
۵۵ گاهی باد به سوی پنجره می‌برد
طنین مردد ناقوس را.

Wie im Traum trifft sie ein Lachen; Und sie taumelt in die Schmiede, Scheu geduckt vor seinem Lachen, Wie der Hammer hart und rüde. 45Hell versprühn im Raum die Funken Und mit hilfloser Geberde Hascht sie nach den wilden Funken Und sie stürzt betäubt zur Erde. 5 Schmächtig hingestreckt im Bette 50Wacht sie auf voll süßem Bangen Und sie sieht ihr schmutzig Bette Ganz von goldnem Licht verhangen, Die Reseden dort am Fenster Und den bläulich hellen Himmel. 55Manchmal trägt der Wind ans Fenster Einer Glocke zag Gebimmel.	As in dream she's struck by his laughter; And she tumbles into the smithy, Shyly cringing before his laughter, Like the hammer hard and coarse. 45Brightly in the room sparks Spray and with helpless gestures She snatches after the wild sparks And falls dazed to the earth. 5 Lankily sprawled out on the bed 50She wakes filled with sweet tremblings And she sees her soiled bed Hidden by a golden light, Mignonettes there at the window And the bluish brightness of sky. 55Sometimes the wind carries to the window A bell's hesitant tinkling.
---	--

سایه‌ها روی بالش می‌خرامند،
ظهر آهسته به خاطر می‌آید.
او بر بالش به‌سنگینی نفس می‌کشد.
دهانش به زخم می‌ماند.

۶

شامگاهان کتانهای خنالود شناورند،
ابرها بر بیشه‌زار ساکت،
که در کتانهای سیاه می‌پیچند.
پرستوها در دشت هیاهو می‌کنند.

او و او یکسره سفید در تاریکی دراز می‌کشد.
از زیر سقف نجوایی بر می‌آید.
مانند مرداری در بوته و تاریکی
مگسها پیرامون دهانش می‌چرخند.

رؤیاگون در دهکوره‌ای قهوه‌ای
صدای بزن و برقص طنین می‌افکند،
سیمایش در میان دهکوره غوطه می‌خورد،
گیسوانش در شاخسار برهنه می‌دمد.

Schatten gleiten übers Kissen,
Langsam schlägt die Mittagsstunde
Und sie atmet schwer im Kissen
60Und ihr Mund gleicht einer Wunde.

6

Abends schweben blutige Linnen,
Wolken über stummen Wäldern,
Die gehüllt in schwarze Linnen.
Spatzen lärmen auf den Feldern.

65Und sie liegt ganz weiß im Dunkel.
Unterm Dach verhaucht ein Girren.
Wie ein Aas in Busch und Dunkel
Fliegen ihren Mund umschwirren.

Traumhaft klingt im braunen Weiler
70Nach ein Klang von Tanz und
Geigen, Schwebt ihr Antlitz durch
den Weiler,
Weht ihr Haar in kahlen Zweigen.

Shadows glide over the pillow,
Noon strikes slowly
And she breathes heavily on the pillow
60And her mouth is like a wound.

6

In the evening bloody linens float,
Clouds over silent forests,
That are wrapped in black linens.
Sparrows fuss in the fields.

65And she lies completely white in
darkness.
Under the roof a cooing wafts away.
Like a carrion in bush and darkness
Flies swirl around her mouth.

Dreamlike in the brown hamlet
70A sound of dance and fiddles echoes,
Floats her countenance through the
hamlet,
Blows her hair in bare branches.

۳. چامه‌ی شبانه

کسی تنها زیر خیمه‌ی ستارگان
در شب دیرپا ره می‌سپرد.
پسرک گیجاگیج از رؤیاها بر می‌خیزد،
سیمایش در ماه می‌پوسد خاکستری‌گون.

هزن ابله با گیسوان به هم ریخته می‌گرید
کنار تورهای حیران پنجره.
بر تالابی گذرنده در سفری نوشین
دلدادگان شگفتامیزتر می‌غلتنند.

3. Romanze zur Nacht

Einsamer unterm Sternenzelt
Geht durch die stille Mitternacht.
Der Knab aus Träumen wirr
erwacht,
Sein Antlitz grau im Mond verfällt.

5Die Närrin weint mit offnem Haar
Am Fenster, das vergittert starrt.
Im Teich vorbei auf süßer Fahrt
Ziehn Liebende sehr wunderbar.

3. Romance in the Night

The lonely one under the tent of stars
Goes through the still midnight.
The boy woozily awakes out of dreams,
His countenance decays grey in moon.

5The foolish woman with unbound hair
weeps
By the window's gazing trellis.
On the pond passing by in sweet journey
Lovers drift most wonderfully.

قاتلها سرخوشانه بیرنگ لبخند می‌زنند،
۰ / دهشت مرگ بر بیمار چنگ می‌زند.
تراشیده و لخت، راهبه نیایش می‌خواند
به درگاه سكرات مرگ ناجی بر صلیب.

مادر به آرامی در خواب آواز می‌خواند.
آسوده کودک درون شب را می‌نگرد
۵ / با چشמהایی که یکسر راستینند.
از فاحشه‌خانه قهقهه بلند می‌شود.

نزدیک روشنایی شمع در سرابخانه
مرده‌ای با دست سفید نقاشی می‌کند
سکوتی یکنواخت بر دیوار.
۰ / خوابیده‌ای هنوز نجوا می‌کند.

Der Mörder lächelt bleich im Wein, Die Kranken Todesgrausen packt. Die Nonne betet wund und nackt Vor des Heilands Kreuzespein. Die Mutter leis' im Schlafe singt. Sehr friedlich schaut zur Nacht das Kind Mit Augen, die ganz wahrhaft sind. Im Hurenhaus Gelächter klingt. Beim Talglicht drunt' im Kellerloch Der Tote malt mit weißer Hand Ein grinsend Schweigen an die Wand. Der Schläfer flüstert immer noch.	The murderer smiles palely in wine, Death's horror grips the sick. Excoriated and naked, the nun prays Before the Savior's agony on the cross. The mother sings quietly in sleep. Peacefully the child looks into the night With eyes that are completely truthful. In the whorehouse laughter rings. By candlelight down in the cellar hole The dead one paints with white hand A grinning silence on the wall. The sleeper whispers still.
--	---

۴. در شاخ و برگ قرمز سرشار عودها

در شاخ و برگ قرمز سرشار عودها
گیسوان زرد دختر می‌دمد
بر نرده، کنار گلهای آفتابگردان.
ارابه‌ای طلایی در آن سوی ابرها می‌راند.

در آرامش سایه‌های قهوه‌ای
سالخورده‌ای ساکت می‌شود، ناهشیارانه آغوش می‌گشاید،
یتیمان برای مارها به‌شیرینی آواز می‌خوانند.
مگسها در جویبارهای زرد وزوز می‌کنند.

4. Im roten Laubwerk voll Gitarren... Im roten Laubwerk voll Gitarren Der Mädchen gelbe Haare wehen Am Zaun, wo Sonnenblumen stehen. Durch Wolken fährt ein goldner Karren. 5In brauner Schatten Ruh verstummen Die Alten, die sich blöd umschlingen. Die Waisen süß zur Vesper singen. In gelben Dünsten Fliegen summen.	4. In Red Foliage Full of Guitars... In red foliage full of guitars The girls' yellow hair blows At the fence, where sunflowers stand. A golden cart drives through the clouds. 5In the rest of brown shadows The old grow silent, embrace dim-wittedly. Orphans sing sweetly for vespers. Flies buzz in yellow steams. At the brook the women still wash.
---	--

در برکه هنوز زنان شستشو می‌کنند.
هکتانهای آویزان موج می‌زنند
کودکی کوچک، که بسیار دوست داشته‌ام،
دوباره در خاکستر شامگاهی می‌آید.

پرستوها از آسمانهای سست فرو می‌آیند
درون گودالهایی سبز سرشار از زنگار.
۵/ رایجه‌ای از نان و ادویه‌های تیز
گرسنه‌ای را می‌پوشاند.

Am Bache waschen noch die Frauen. 10Die aufgehängten Linnen wallen. Die Kleine, die mir lang gefallen, Kommt wieder durch das Abendgrauen. Vom lauen Himmel Spatzen stürzen In grüne Löcher voll Verwesung. 10Dem Hungrigen täuscht vor Genesung Ein Duft von Brot und herben Würzen.	At the brook the women still wash. 10The hung-up linens billow. The small child, whom I have long liked, Comes again through evening's grayness. Sparrows fall from mild skies Into green holes filled with rottenness. 10A smell of bread and harsh spices Feigns recovery to the hungry one.
---	--

۵. موسیقی در میرابل *Mirabell*

چشمه‌ای آواز می‌خواند. ابرها می‌ایستند
در لاجوردی زلال، سفید، شفاف.
مرم خاموش یکسره سرگردانند
در امتداد باغ کهن در شامگاه.

سنگ مرمر نیاکان خاکستر شده است.
صفی از پرندگان در دور دستها می‌شتابند.
Faun *ی با چشمان مرده می‌نگرد
بر سایه‌هایی که از درون تاریکی می‌خزند.

* *Faun* در اسطوره‌های روم ایزد کشتزارها و گله‌های گوسفند، دارای پیکری از آدمی و شاخها و دمی از بز.

5. Musik im Mirabell

Ein Brunnen singt. Die Wolken stehn
Im klaren Blau, die weißen, zarten.
Bedächtig stille Menschen gehn
Am Abend durch den alten Garten.

5Der Ahnen Marmor ist ergraut.
Ein Vogelzug streift in die Weiten.
Ein Faun mit toten Augen schaut
Nach Schatten, die ins Dunkel gleiten.

5. Music in Mirabell

A fountain sings. Clouds stand
In clear blueness, white, delicate.
Silent people wander thoughtfully
Through the old garden in the evening.

5The ancestors' marble has turned grey.
A line of birds streaks into the distance.
A faun with dead eyes looks
On shadows that glide into darkness.

برگها سرخگون از درخت کهن می‌ریزند
و / و درون پنجره‌ی باز می‌چرخند.
آذرخش در خانه می‌درخشد
و اشباحی مات از دلهره می‌نگارد.

بیگانه‌ای سفید وارد خانه می‌شود.
سگی در کوچه‌های فرسوده می‌جهد.
و / دوشیزه چراغ را خاموش می‌کند.
شبانۀ گوش نوای سوناتا* *sonatas* ها را می‌شنود.

* *سوناتا sonatas* پاره‌ای موسیقی که سه یا چهار ضرباهنگ را برای یک یا دو ساز در بر می‌گیرد.

Das Laub fällt rot vom alten Baum 10Und kreist herein durchs offene Fenster. Ein Feuerschein glüht auf im Raum Und malet trübe Angstgespenster. Ein weißer Fremdling tritt ins Haus. Ein Hund stürzt durch verfallene Gänge. 10Die Magd löscht eine Lampe aus, Das Ohr hört nachts Sonatenklänge.	Leaves fall red from the old tree 10And rotate inside through the open window. Firelight glows in the room And paints dim specters of anxiety. A white stranger enters the house. A dog leaps through decayed lanes. 10The maid extinguishes a lamp. At night the ear hears the sounds of <i>sonatas</i>.
---	---

۶. مالیخولیای شامگاه

--جنگل، که تباهی را می‌گسترده--
و سایه‌هایی اطرافش را گرفته‌اند چون پرچین.
آهوان لرزان از پناهگاهها بیرون می‌زنند،
در حالیکه بسیار آرام برکه‌ای می‌سرد

هو دنبال می‌کند سرخسها و سنگهای باستانی را
و سوسو می‌کند نقره‌فام از میان شاخ و برگ درهم.
بزودی کسی در گذارهای تیره آن را می‌شنود--
شاید، آن ستارگان نیز الآن می‌درخشند.

6. Melancholie des Abends

- Der Wald, der sich verstorben breitet -
Und Schatten sind um ihn, wie Hecken.
Das Wild kommt zitternd aus
Verstecken,
Indes ein Bach ganz leise gleitet
Und Farnen folgt und alten Steinen

5Und silbern glänzt aus Laubgewinden.
Man hört ihn bald in schwarzen
Schlünden -
Vielleicht, daß auch schon Sterne
scheinen.

6. Melancholy of the Evening

-- The forest, which widens deceased --
And shadows are around it, like hedges.
The deer comes trembling out of hidden
places,
While a brook glides very quiet

5And follows ferns and ancient stones
And gleams silverly from tangled
foliage.
Soon one hears it in black gorges -
Perhaps, also that stars already shine.

دشتِ تاریک به نظر بی‌پایان می‌رسد،
ه / دهکده‌های پراکنده، مرداب و برکه،
و چیزی که نزد تو آتش می‌نماید.
سوسویی سرد بر جاده‌ها می‌شتابد.

در آسمان کسی در انتظار حرکت است،
لشکری از پرندگان وحشی کوچ می‌کنند
ه / به سوی سرزمینهای زیبا، دوردست.
لرزش نیها بر می‌آید و فرو می‌رود.

Der dunkle Plan scheint ohne Maßen, 10Verstreute Dörfer, Sumpf und Weiher, Und etwas täuscht dir vor ein Feuer. Ein kalter Glanz huscht über Straßen. Am Himmel ahnet man Bewegung, Ein Heer von wilden Vögeln wandern Nach jenen Ländern, schönen, andern. Es steigt und sinkt des Rohres Regung.	The dark plain seems endless, 10Scattered villages, marsh and pond, And something feigns a fire to you. A cold gleam shoos over roads. In the sky one anticipates movement, An army of wild birds migrates Towards those lands, beautiful, distant. The stirring of reeds rises and sinks.
--	--

۷. تاریک‌روشنای زمستانی

برای ماکس فن ایسترله *Max von Esterle*

آسمانهای سیاه فلزی.
شامگاهان کلاغهای گشنه و دیوانه
در طوفانهای سرخ چلیپاوار می‌دمند
بر پارکها اندوهناک و زردنبو.

در ابرها شاهینی کرخت می‌شود تا جان بسپارد؛
و مقابل دشنامهای شیطان
آنها درون حلقه می‌چرخند و می‌روند
پایین بیش از هفت بار.

7. Winterdämmerung

An Max von Esterle

Schwarze Himmel von Metall.
Kreuz in roten Stürmen wehen
Abends hungertolle Krähen
Über Parken gram und fahl.

Im Gewölk erfriert ein Strahl;
Und vor Satans Flüchen drehen
Jene sich im Kreis und gehen
Nieder siebenfach an Zahl.

7. Winter Twilight

To Max von Esterle

Black skies of metal.
In the evening hunger-mad crows
Blow crosswise in red storms
Over parks sorrowful and fallow.

In the clouds a beam freezes to death;
And before Satan's curses
Those spin within the circle and go
Down sevenfold in number.

در گندیدگی شیرین و مانده
ه / با نوکهایشان پرهیاهو علفها را می‌چینند.
خانه‌ها از میان شباهتهای گنگ هراسناکند؛
روشنایی تماشاخانه.

کلیساهای پلها، و بیمارستانها را
تاریک‌روشنایی نکبتبار در بر گرفته است.
ه / کتانهای خون‌آلود را خیزاب
بر آبراهها می‌رانند.

In Verfaultem süß und schal 10Lautlos ihre Schnäbel mähen. Häuser dräu'n aus stummen Nähen; Helle im Theatersaal. Kirchen, Brücken und Spital Grauensvoll im Zwielight stehen. 15Blutbefleckte Linnen blähen Segel sich auf dem Kanal.	In putrefaction sweet and stale 10Their beaks mow noiselessly. Houses threaten from mute nearnesses; Brightness in the theater hall. Churches, bridges, and hospitals Stand gruesome in the twilight. 15Blood-stained linens billow Sails upon the canal.
--	---

۸. شهر زیبا

میدانهای قدیمی در سکوت آفتابی باقی ماندند.
ثر فناک تنیده از آبی و طلایی
راهبه‌های لطیف می‌شتابند رؤیا مانند
در زیر سکوت شرحی درختان الش.

ه‌بیرون از کلیساهای قهوه‌ای فام درخشنده
تصاویر ناب مرگ می‌نگرند،
تمثیلهای زیبای شاهزادگان نیرومند.
تاجها در کلیساها سوسو می‌زنند.

10. Die schöne Stadt

Alte Plätze sonnig schweigen.
Tief in Blau und Gold versponnen
Traumhaft hasten sanfte Nonnen
Unter schwüler Buchen Schweigen.

5Aus den braun erhellten Kirchen
Schaun des Todes reine Bilder,
Großer Fürsten schöne Schilder.
Kronen schimmern in den Kirchen.

10. The Beautiful City

Old plazas remain in sunny silence.
Deeply spun in blue and gold
Soft nuns hasten dreamlike
Under the sultry beech trees' silence.

5Out of the brownly illuminated churches
Death's pure images look,
Mighty princes' beautiful emblems.
Crowns shimmer in the churches.

توسنها بیرون از چشمه غوطه می‌خورند.
۵ / گل‌پنجه‌های میان درختان هراس‌آورند.
پسرها درون رؤیاها گیجاگیج بازی می‌کنند
آسوده شامگاهان آنجا نزدیک چشمه‌سار.

دختران بر دروازه‌ها می‌ایستند،
شرمگنانه درون زندگانی رنگارنگ را می‌نگرند.
۵ / لبهای نمناکشان می‌لرزد
و بر دروازه انتظار می‌کشند.

بانگ ناقوسها لرزان می‌بالد،
آهنگ نظامی و ندای نگهبان طنین می‌افکنند.
بیگانگان گوش می‌سپارند به صحنه‌ها.
۲۰ نوای ارگ بلند از آبی می‌آید.

سازهای تابان می‌نوازند.
از میان حاشیه‌های شاخ و برگ باغ
قهقهه‌ی بانوان زیبا بر می‌آید.
به‌آرامی مادران جوان آواز می‌خوانند.

Rösser tauchen aus dem Brunnen. 10Blütenkrallen drohn aus Bäumen. Knaben spielen wirr von Träumen Abends leise dort am Brunnen. Mädchen stehen an den Toren, Schauen scheu ins farbige Leben. 15Ihre feuchten Lippen beben Und sie warten an den Toren. Zitternd flattern Glockenklänge, Marschtakt hallt und Wacherufen. Fremde lauschen auf den Stufen. 20Hoch im Blau sind Orgelklänge. Helle Instrumente singen. Durch der Gärten Blätterrahen Schwirrt das Lachen schöner Damen. Leise junge Mütter singen.	Steeds plunge out of the fountain. 10Flower-claws threaten from trees. Boys play woozy from dreams Quietly in the evening there at the fountain. Girls stand at the gates, Look timidly into the colorful life. 15Their moist lips quiver And they wait at the gates. Bell-sounds flutter trembling, Rhythm of march and the guard's call resonate. Strangers listen on the stages. 20High in the blue are organ sounds. Bright instruments sing. Through the garden's borders of foliage The laughter of beautiful ladies whirs by. Quietly young mothers sing.
--	--

۲۵ رازآمیز در پنجره‌های پرگل
رایحه‌ی بخور، قیر و یاس می‌وزد.
پلکهای خسته نقره‌گون می‌لرزند
در گل‌های لبه‌ی پنجره.



25Heimlich haucht an blumigen Fenstern Duft von Weihrauch, Teer und Flieder. Silbern flimmern müde Lider Durch die Blumen an den Fenstern.	25Quietly young mothers sing. Secretly at flowery windows Scent of incense, tar and lilac wafts. Tired eyelids flicker silverly
--	--



۹. به الیس *Elis* پسر

الیس، هنگامی که توکا در جنگل سیاه آواز می‌خواند،
همان زوال توست.
لبهایت سردی چشمه‌ای نیلی و سنگلاخی را می‌نوشند.

درنگ کن، هنگامی که از پیشانی‌ات آرام افسانه‌های باستان می‌ریزد
هو شرح تاریک پرواز پرندگان.

اما با گامهای شریف درون شبی راه می‌روی
انباشته از انگورهای ارغوانی،
و بازوانت را زیباتر در کبودی تکان می‌دهی.

9. An den Knaben Elis

Elis, wenn die Amsel im schwarzen
Wald ruft,
Dieses ist dein Untergang.
Deine Lippen trinken die Kühle des
blauen Felsenquells.

Laß, wenn deine Stirne leise blutet
Uralte Legenden
5Und dunkle Deutung des Vogelflugs.

Du aber gehst mit weichen Schritten
in die Nacht,
Die voll purpurner Trauben hängt
Und du regst die Arme schöner im
Blau.

9. To the Boy Elis

Elis, when the blackbird calls in the black
woods,
This is your decline.
Your lips drink the coolness of the blue
rock-spring.

Cease, when your forehead bleeds quietly
Ancient legends
5And dark interpretations of the flight of
birds.

But with gentle steps you walk into the
night,
That hangs full of purple grapes,
And you move the arms more beautifully
in the blueness.

۵۶/آه، ساعت تلخ زوال

بوته‌ای پوسیده همهمه می‌کند،
ه / آنجا که چشمان ماهوشت هستند.
آه، از چه زمانی، در گذشته‌ای؟

پیکرت سنبلی است،
که در آن راهبی انگشتان مومی خود را فرو می‌برد.
سکوت‌مان مغانی تاریک است،

که از آن حیوانی لطیف گاه‌گاه پا بیرون می‌گذارد
ه / و آهسته پلک‌های سنگین را می‌خواباند.
بر شقیقه‌های شب‌نم تیره می‌چکد.

واپسین طلای ستارگان سرآمده.

Ein Dornenbusch tönt, 10Wo deine mondenen Augen sind. O, wie lange bist, Elis, du verstorben. Dein Leib ist eine Hyazinthe, In die ein Mönch die wächsernen Finger taucht. Eine schwarze Höhle ist unser Schweigen, 15Daraus bisweilen ein sanftes Tier tritt Und langsam die schweren Lider senkt. Auf deine Schläfen tropft schwarzer Tau, Das letzte Gold verfallener Sterne.	A thorn bush tinges, 10Where your moon-like eyes are. O, how long, Elis, have you been dead. Your body is a hyacinth, Into which a monk dips his waxy fingers. Our silence is a black cavern, 15From which a soft animal steps at times And slowly lowers heavy eyelids. On your temples black dew drips, The last gold of expired stars.
--	---

۱۰. در پاییز

آفتابگردانها نزدیک حصار می‌درخشند،
بی‌صدا بیماران در آفتاب می‌نشینند.
زنان بر کشتزاری آوازخوانان می‌کوشند،
که در آن ناقوسهای صومعه می‌نوازند.

هپ‌رندگان برایت می‌گویند از داستانی دور
که در آن ناقوسهای صومعه می‌نوازند.
از میان حیات صدای ویلونی به نرمی می‌آید،
امروز انگور قهوه‌ای را می‌فشرند.

10. Im Herbst

Die Sonnenblumen leuchten am Zaun,
Still sitzen Kranke im Sonnenschein.
Im Acker mühen sich singend die
Frau'n,
Die Klosterglocken läuten darein.

5Die Vögel sagen dir ferne Mär',
Die Klosterglocken läuten darein.
Vom Hof tönt sanft die Geige her.
Heut keltern sie den braunen Wein.

10. In Autumn

Sunflowers shine near the fence,
Silently sick people sit in the sunshine.
Women strive singing in the acre,
Into which monastery bells chime.

5Birds tell you a far away tale
Into which monastery bells chime.
From the courtyard the violin sounds
softly.
Today they press the brown wine.

اکنون مردم طلایی و باملاحت ظاهر می‌شوند.

• / امروز انگور قهوه‌ای را می‌فشرند.

سرای مردگان را باز گشوده‌اند

و به‌زیبایی با آفتاب به رنگ آمیخته‌اند.



5Da zeigt der Mensch sich froh und
lind.
Heut keltern sie den braunen Wein.
Weit offen die Totenkammern sind
Und schön bemalt vom Sonnenschein.

5Now man appears glad and dulcet.
Today they press the brown wine.
The chambers of the dead are open
wide
And beautifully painted with
sunshine.



۱۱. تا شامگاه قلبم

شامگاهان بانگ خفاشها به گوش می‌رسد.
دو اسب سیاه در مرغزار بیورتمه می‌روند.
افرایی سرخ خش‌خش می‌کند.
بر آواره مهمانخانه‌ای کوچک سر راه نمایان می‌شود.
خوش باد مزه‌ی شراب تازه و گردوها.
خوش باد: تلوتلو گذشتن از بیشه‌ای تاریک.
در شاخه‌های تاریک ناقوسهای عزا به صدا در می‌آیند.
شب‌نم بر رخسارش می‌چکد.

11. Zu Abend mein Herz

Am Abend hört man den Schrei der
Fledermäuse.
Zwei Rappen springen auf der
Wiese.
Der rote Ahorn rauscht.
Dem Wanderer erscheint die kleine
Schenke am Weg.
5Herrlich schmecken junger Wein
und Nüsse.
Herrlich: betrunken zu taumeln in
dämmernden Wald.
Durch schwarzes Geäst tönen
schmerzliche Glocken.
Auf das Gesicht tropft Tau.

11. Toward Evening My Heart

In the evening one hears the cry of
bats.
Two black horses leap in the meadow.
The red maple rustles.
To the wanderer the small inn appears
along the way.
5Glorious taste the young wine and
nuts.
Glorious: to stagger drunk in the
dusking forest.
Through black branches grievous bells
sound.
Dew drips on the face.

۱۲. روستاییان

برابر پنجره سبز و قرمز می‌زنند.
در دالان مشتعل و لکه دار از دود
پسرهای کشاورز و دوشیزه‌ها کنار خوراکی‌شان می‌نشینند؛
و شراب می‌ریزند و نان می‌برند.

ه‌در سکوت ژرف نیمروز
گاهی واژه‌ای ناچیز می‌گویند.
دشتها همواره سوسو می‌زنند
و آسمان سربی و گسترده.

12. Die Bauern Vorm Fenster tönendes Grün und Rot. Im schwarzverräucherten, niederen Saal Sitzen die Knechte und Mägde beim Mahl; Und sie schenken den Wein und sie brechen das Brot. 5Im tiefen Schweigen der Mittagszeit Fällt bisweilen ein karges Wort. Die Äcker flimmern in einem fort Und der Himmel bleiern und weit.	12. The Peasants Before the window sounding green and red. In the smoke blackened, low hall The farm boys and maids sit with the meal; And they pour wine and they break bread. 5In the deep silence of midday Sometimes a meager word is spoken. The fields glimmer constantly And the sky leaden and wide.
---	--

بی‌تناسب برافروختگی در سینه می‌بالد
۱۰ و دسته مگس وزوز می‌کنند.
دوشیزه‌ها خنگ و گنگ گوش می‌سپارند
و خون معبدشان را در هم می‌کوبد.

و گاهی نگاهها سرشار از آرزو می‌رسند،
وقتی که بخارهای حیوانی از خانه می‌دمند.
۱۵ یکریز پسری دهقان دعا می‌خوانشد
و خروسی از پایین راهرو بانگ سر می‌دهد.

و دوباره داخل دشت. هراسی می‌قاپد
آنها را اغلب در هیاهوی خروشان غله
و داسهایی که می‌چرخند جنگ‌جنگ
۲۰ پس و پیش با آهنگی روح‌مانند.

Fratzenhaft flackert im Herd die Glut 10Und ein Schwarm von Fliegen summt. Die Mägde lauschen blöd und verstummt Und ihre Schläfen hämmert das Blut. Und manchmal treffen sich Blicke voll Gier, Wenn tierischer Dunst die Stube durchweht. 15Eintönig spricht ein Knecht das Gebet Und ein Hahn kräht unter der Tür. Und wieder ins Feld. Ein Grauen packt Sie oft im tosenden Ährengebraus Und klirrend schwingen ein und aus 20Die Sensen geisterhaft im Takt.	Grotesquely the glow flickers in the hearth 10And a swarm of flies buzz. The maids listen dim-witted and mute And the blood hammers their temples. And sometimes looks meet full of greed, When animal vapors blow through the room. 15Monotonously a farm boy says the prayer And a cock crows under the door. And again into the field. A horror seizes Them often in the roaring bluster of corn And the scythes swing clanking 20Back and forth in a ghostly rhythm.
--	---

۱۳. روز همه‌ی ارواح

برای کارل هایوئر To Karl Hauer

مردان کوچک، زنان کوچک، همدمان محزون،
امروز گلهای آبی و قرمز را می‌پراکنند
در دخمه‌هایشان، که رمیده روشنایی می‌دهند.
آنان مانند عروسکان بینوا در مقابل مرگ عمل می‌کنند.

ه‌آه! چه سان سرشار از ترس و حقارت ظاهر می‌شوند،
مانند سایه‌های استوار در پشت بوته‌های سیاه.
در باد پاییزی زاری نازاده‌ای شکوه سر می‌دهد،
نیز کسی می‌بیند چراغها راهشان را گم می‌کنند.

13. Allerseelen

An Karl Hauer

Die Männlein, Weiblein, traurige
Gesellen,
Sie streuen heute Blumen blau und rot
Auf ihre Gräfte, die sich zag erhellen.
Sie tun wie arme Puppen vor dem Tod.

50! wie sie hier voll Angst und Demut
scheinen,
Wie Schatten hinter schwarzen
Büschen stehn.
Im Herbstwind klagt der Ungeborenen
Weinen,
Auch sieht man Lichter in der Irre
gehn.

13. All Souls' Day

To Karl Hauer

The little men, little women, sad
companions,
Today they scatter flowers blue and red
On their crypts, which light up shyly.
They act like poor dolls before death.

50! how they appear full of fear and
humility,
Like shadows standing behind black
bushes.
In the autumn wind the weeping of the
unborn complains,
Also one sees lights lose their way.

آه‌های عشاق در شاخساران می‌دمند،
ه / و آنجا مادر با بچه می‌پوسد.
رقص دایره‌گون زندگی به نظر غیر واقعی می‌آید
و خیال‌گونه در باد شامگاهی پراکنده شد.

زندگی‌شان بسی پریشان، آکنده از بلایای تار.
خدا رحم کند بر دوزخ و جان سپردن زنان
ه / و این ضجه‌های نومیدانه‌ی مرگ.
تنهاییان به خاموشی سرسرای ستارگان را می‌پیمایند.

Das Seufzen Liebender haucht in Gezweigen 10Und dort verwest die Mutter mit dem Kind. Unwirklich scheint der Lebendigen Reigen Und wunderbar zerstreut im Abendwind. Ihr Leben ist so wirr, voll trüber Plagen. Erbarm' dich Gott der Frauen Höll' und Qual, 15Und dieser hoffnungslosen Todesklagen. Einsame wandeln still im Sternensaal.	The sighs of lovers breathe in the branches, 10And there the mother with the child rots. The round dance of the living seems unreal And fantastically scattered in the evening wind. Their life is so confused, full of dim plagues. God take pity on the women's hell and agony 15And these hopeless lamentations of death. The lonely ones walk silently in the hall of stars.
---	--

۱۴ . مالیخولیا

سایه‌های آبی. آه شما چشمان تاریک،
که خیره می‌شوید به سویم همچنان که پس می‌لغزید.
تارهای گیتار به نرمی پاییز را همراهی می‌کنند
در باغ، مضمحل در قلیابی قهوه‌ای.
ه‌دستهای حوری‌وش فراهم می‌کنند
حزن موقر مرگ را، لبهای پوسیده
می‌مکند سینه‌های سرخ را و در قلیاب سیاه
حلقه‌های نمناک خورشید جوانی می‌لغزند.

14. Melancholie

Bläuliche Schatten. O ihr dunklen Augen,
Die lang mich anschaun im
Vorübergleiten.
Guitarrenklänge sanft den Herbst begleiten
Im Garten, aufgelöst in braunen Laugen.
5Des Todes ernste Düsternis bereiten
Nymphische Hände, an roten Brüsten
saugen
Verfallne Lippen und in schwarzen Laugen
Des Sonnenjünglings feuchte Locken
gleiten.

14. Melancholy

Bluish shadows. O you dark eyes,
That gaze long at me gliding past.
Guitar chords softly accompany
autumn
In the garden, dissolved in brown
lyes.
5Nymph-like hands prepare
Death's serious somberness, decayed
lips
Suck at red breasts and in black lyes
The sun-youth's moist curls glide.

۱۵. گوشه‌ی کنار جنگل

برای کارل مینیچ *To Karl Minnich*

شاه‌بلوطهای قهوه‌ای. سالخوردگان به آرامی می‌خرامند
در شامگاهی ساکت‌تر؛ برگهای زیبا ظریفانه می‌پلاسند.
در گورستان توکا با عموزاده‌ی مرده شوخی می‌کند،
آموزگار بور همراه آنجلیا *Angela* است.

هتصاویر ناب مرگ از پنجره‌های کلیسا می‌نگرند؛
با این همه، زمینی خونی پدیدار می‌شود بسی سوگوار و گرفته.
دروازه امروز بسته باقی ماند؛ دربان کلیسا کلیدی دارد.
در باغ خواهر با ارواح خودمانی سخن می‌گویند.

15. Winkel am Wald

An Karl Minnich

Braune Kastanien. Leise gleiten die
alten Leute
In stilleren Abend; weich verwelken
schöne Blätter.
Am Friedhof scherzt die Amsel mit
dem toten Vetter,
Angelen gibt der blonde Lehrer das
Geleite.

5Des Todes reine Bilder schau
von Kirchenfenstern;
Doch wirkt ein blutiger Grund sehr
trauervoll und düster.
Das Tor blieb heut verschlossen.
Den Schlüssel hat der Küster.
Im Garten spricht die Schwester
freundlich mit Gespenstern.

15. Corner by the Forest

To Karl Minnich

Brown chestnuts. Quietly the old
people glide
In the more silent evening; beautiful
leaves wither tenderly.
At the cemetery the blackbird jokes
with the dead cousin,
The blond teacher gives escort to
Angela.

5Death's pure images look from church
windows;
However, a bloody ground appears
very mournful and somberly.
The gate remained locked today; the
sexton has the key.
In the garden the sister speaks
friendly with ghosts.

در سردابه‌های قدیمی شراب درون طلا می‌رسد، زلال.
ه / سیبها رایحه‌ای دل‌انگیز دارند. سرخوشی می‌درخشد نه از بسیاری دور.
بچه‌ها در طول شب شادمان گوش به قصه‌های پریوار می‌سپارند؛
نیز طلا، براستی اغلب از جنونی گوارا بیرون می‌زند.

رنگ آبی سرشار از میخکها جاری است؛ نور شمع در خانه‌ها.
برای شرمگین جایگاهشان نیک آماده است.
ه / در فرودست حاشیه‌ی جنگل آبشخوری تنها می‌سرد؛
شب می‌آید، فرشته‌ی آسودگی، بر آستانه.

In alten Kellern reift der Wein ins Goldne, Klare. 10 Süß duften Äpfel. Freude glänzt nicht allzu ferne. Den langen Abend hören Kinder Märchen gerne; Auch zeigt sich sanftem Wahnsinn oft das Goldne, Wahre. Das Blau fließt voll Reseden; in Zimmern Kerzenhelle. Bescheidenen ist ihre Stätte wohl bereitet. 15 Den Saum des Walds hinab ein einsam Schicksal gleitet; Die Nacht erscheint, der Ruhe Engel, auf der Schwelle.	In old cellars the wine ripens into gold, clarity. 10 Apples smell sweet. Joy shines not too far away. Children gladly hear fairy tales through the long evening; Also gold, truth often come out in soft insanity. The blue flows full of mignonettes; candlelight in rooms. For the modest their place is well prepared. 15 Down the edge of the forest a lonely destiny glides; The night appears, the angel of rest, on the threshold.
--	--

۱۶. در زمستان

کشتزار می‌درخشد سفید و سرد.
آسمان یگانه و شگرف است.
زاغچه‌ها بر تالاب حلقه می‌زنند
و شکارچیان از جنگل پایین می‌آیند.

هسکوتی بر سرشاخه‌های سیاه جا می‌گیرد.
از کلبه‌ها روشنایی آتش سر می‌کشد.
گاهی صدای سورت‌های از دوردستها می‌پیچد
و ماه خاکستری به‌کندی بر می‌آید.

25. Im Winter

Der Acker leuchtet weiß und kalt.
Der Himmel ist einsam und ungeheuer.
Dohlen kreisen über dem Weiher
Und Jäger steigen nieder vom Wald.

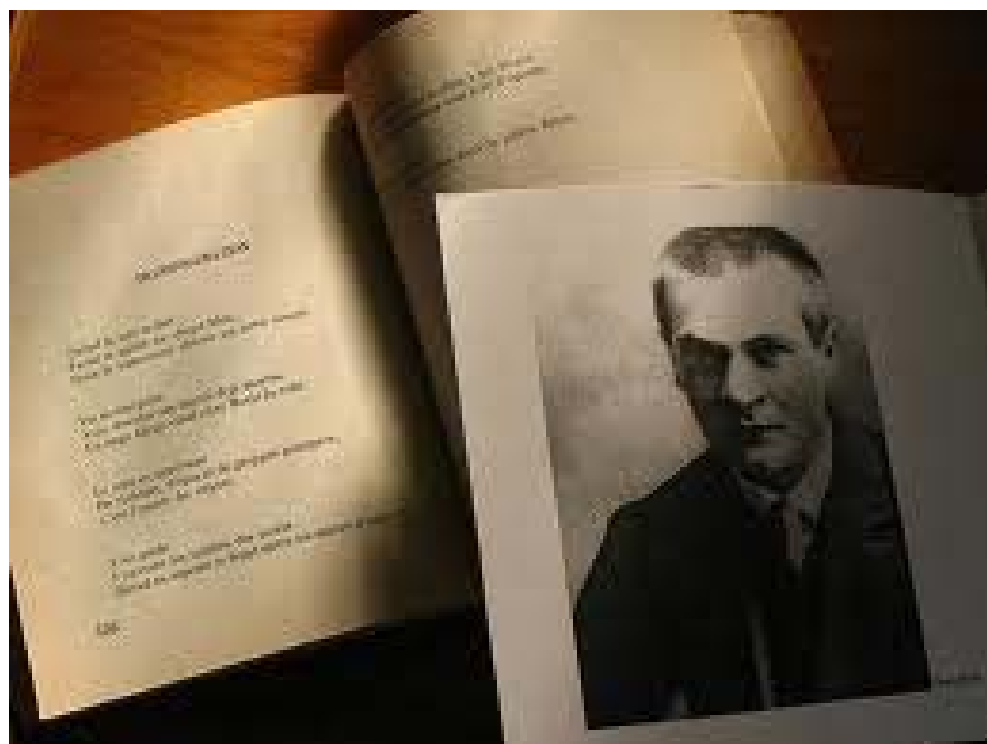
5Ein Schweigen in schwarzen Wipfeln
wohnt.
Ein Feuerschein huscht aus den Hütten.
Bisweilen schellt sehr fern ein Schlitten
Und langsam steigt der graue Mond.

25. In Winter

The acre shines white and cold.
The sky is lonely and immense.
Jackdaws circle over the pond
And hunters climb down from the
forest.

5A silence dwells in black treetops.
Firelight flits from the huts.
Sometimes a sleigh rings far away
And slowly the gray moon rises.

آهوئی در حاشیه‌ی دشت خون می‌ریزد تا به آرامی بمیرد
و کلاغها آبراهه‌ی خونالود را می‌پاشند.
نیها زرد و افراشته می‌لرزند.
یخبندان، دود، گامی در بیشه‌ی خالی.



Ein Wild verblutet sanft am Rain
10Und Raben plätschern in blutigen
Gossen.
Das Rohr bebt gelb und
aufgeschossen.
Frost, Rauch, ein Schritt im leeren
Hain.

A deer bleeds to death softly at the
field's edge
10And ravens splash in bloody gutters.
The reeds tremble yellow and upraised.
Frost, smoke, a step in the empty
grove.



۱۷. در آلبوم کهن خانوادگی

همیشه باز می‌گردی مالیخولیایی،
آه فروتنی روح تنها.
روزی تا پایان می‌درخشد طلایی.

حقیرانه بیمار بر اندوه سر می‌سپارد
هبا طنین هماهنگی و جنون لطیف.
بنگر! اکنون گرگ‌ومیش است.

17. In ein altes Stammbuch

Immer wieder kehrst du Melancholie,
O Sanftmut der einsamen Seele.
Zu Ende glüht ein goldener Tag.

Demutsvoll beugt sich dem Schmerz
der Geduldige
5Tönend von Wohllaut und weichem
Wahnsinn.
Siehe! es dämmt schon.

17. In an Old Family Album

Always you return melancholy,
O the meekness of the lonely soul.
A day glows golden until the end.

Humbly the patient one knuckles down
before grief
5Resounding with harmony and tender
insanity.
See! It dusks already.

۸۴/ه، ساعت تلخ زوال

دوباره شب زوال می‌یابد و میرا زاری می‌کند
و دیگری دل می‌سوزاند.

مشمئز در زیر ستارگان پاییزی
° / ژرفتر هر ساله فرود می‌آید.



Wieder kehrt die Nacht und klagt ein
Sterbliches
Und es leidet ein anderes mit.

Schauernd unter herbstlichen
Sternen
10Neigt sich jährlich tiefer das
Haupt.

Again night descends and a mortal
laments
And another commiserates.

Shuddering under autumn stars
10The head bends deeper every year.



۱۸. گردش

بعد از ظهر از جنگل همهمه‌ی موسیقی می‌آید.
مترسکهای موقر در غلات می‌چرخند.
بوته‌هایی هست پیر و باطراوت بر راه دراز قهوه‌ای؛
خانه‌ای سوسو می‌کند شگفتامیز و سربه‌تو.

ه از طلا بوی آویشن بر می‌آید،
شماره‌ای مضحک بر سنگی مانده است.
در مرغزار بچه‌ها توپ‌بازی می‌کنند،
آن گاه درختی جلوت شروع به چرخیدن می‌کند.

18. Der Spaziergang

1

Musik summt im Gehölz am Nachmittag.
Im Korn sich ernste Vogelscheuchen
drehn.

Hollunderbüsche sacht am Weg verwehn;

Ein Haus zerflimmert wunderbarlich und
vag.

5In Goldnem schwebt ein Duft von
Thymian,
Auf einem Stein steht eine heitere Zahl.
Auf einer Wiese spielen Kinder Ball,
Dann hebt ein Baum vor dir zu kreisen
an.

18. The Walk

1

In the afternoon music hums in the
woods .

Serious scarecrows rotate in the corn.
Placidly elder bushes are blown over
along the way;

A house flickers away fantastical and
vague.

5In gold a scent of thyme floats,
A humorous number stands on a
stone.
In a meadow children play ball,
Then a tree begins to circle before
you.

رؤیا می‌بینی: خواهر گیسوان بورش را شانه می‌زند،
۰ / نیز دوستی از دور دستها برایت نامه می‌نویسد.
زردنبو و کجاکج برگریزانی نکبتبار می‌شتابد
و تو گاهی سبک و شگفتامیز بر می‌آیی.

۲

زمان بی‌درنگ می‌لرزد. آه هلیوس *Helios* گرامی!
آه تصویر گرامی و زلال در برکهای وزغ؛
۱۵ / شگفتامیزانه عدن در شنزار غرق می‌شود.
بوته‌ای سهره‌ها را در آغوشش می‌فشرد.

برادری از شما در سرزمینی نکبتبار می‌میرد
و چشمانت سخت خودت را در بر می‌گیرد.
آنجا در طلا رایج‌های از آویشن.
۲۰ / پسری آتشی در دهکده بر پا می‌کند.

عشاق با پروانه‌ها از نو می‌تابند
و سرخوشانه می‌چرخند پیرامون سنگ و شماره.
کلاغها اطراف خوراکی تهوع‌آور بال می‌زنند
و پیشانی‌ات در سبزه‌ی نرم می‌خروشد.

Du träumst: die Schwester kämmt ihr blondes Haar, 10Auch schreibt ein ferner Freund dir einen Brief. Ein Schober flieht durchs Grau vergilbt und schief Und manchmal schwebst du leicht und wunderbar. 2 Die Zeit verrinnt. O süßer Helios! O Bild im Krötentümpel süß und klar; 15Im Sand versinkt ein Eden wunderbar. Goldammern wiegt ein Busch in seinem Schoß. Ein Bruder stirbt dir in verwunschnem Land Und stählern schaun dich deine Augen an. In Goldnem dort ein Duft von Thymian. 20Ein Knabe legt am Weiler einen Brand. Die Liebenden in Faltern neu erglühn Und schaukeln heiter hin um Stein und Zahl. Aufplattern Krähen um ein ekles Mahl Und deine Stirne tost durchs sanfte Grün.	You dream: the sister combs her blond hair, 10Also a far-away friend writes you a letter. Yellowed and askew a shed flees through grayness And sometimes you float lightly and wonderfully. 2 Time trickles away. O sweet Helios! O image sweet and clear in the toad pool; 15In sand an Eden sinks wonderfully. A bush cradles yellowhammers in its lap. A brother of yours dies in an execrated land And steely your eyes behold yourself. There in gold a scent of thyme. 20A boy sets a fire in the hamlet. The lovers with butterflies glow anew And swing cheerfully around stone and number. Crows flutter up around a nauseous meal And your forehead roars through the soft green.
---	---

۲۵ در بوته ی گسیخته آهوئی نجیبانه می‌میرد.
روز خوش بچگی به دنبالت می‌خرامد.
باد خاکستری، دمدمی و گنگ،
بویهای گند در میان غبار را می‌سُراند.

۳

لالایی قدیمی بسیار دلواپست می‌کند.
۳۰ کنار گذرگاه زنی کودکش را مؤمنانه شیر می‌دهد.
خوابگردان از فراز چشمه‌اش نیک گوش می‌سپاری.
ندای تبرک از ترکه‌های سیب می‌تراود.

و نان و شراب از مرارت سخت شیرین می‌شوند.
دستت نقره‌آگین میوه را کورمال می‌جوید.
۳۵ راشل Rachel مرده از میان کشتزار می‌گذرد.
سبزه‌زار با سیمای باصفا اشاره می‌کند.

خجسته هستند زهدانهای شکوفای دوشیزه‌های بینوا نیز،
که آنجا در رؤیا نزدیک سرچشمه‌ی کهن ایستاند.
کسی تنها در امتداد راههای ساکت شادمان می‌رود
۴۰ در میان آفریده‌های خدا بدون هیچ گناهی.

25Im Dornenstrauch verendet weich ein Wild. Nachgleitet dir ein heller Kindertag, Der graue Wind, der flatterhaft und vag Verfallne Düfte durch die Dämmerung spült.	25In the thorn bush a deer gently dies. A happy day of childhood glides after you. The gray wind, flighty and vague, Swills decayed scents through the dusk.
3	3
Ein altes Wiegenlied macht dich sehr bang. 30Am Wegrand fromm ein Weib ihr Kindlein stillt. Traumwandelnd hörst du wie ihr Bronnen quillt. Aus Apfelzweigen fällt ein Weiheklang.	An old lullaby makes you very anxious. 30By the wayside a woman piously suckles her child. Sleepwalking you hear her fountain well up. A sound of consecration falls from the apple boughs.
Und Brot und Wein sind süß von harten Mühn. Nach Früchten tastet silbern deine Hand. 35Die tote Rahel geht durchs Ackerland. Mit friedlicher Geberde winkt das Grün.	And bread and wine are sweet from hard labor. Silverly your hand fumbles for fruit. 35The dead Rachel goes through farmland. With peaceful gestures the green beckons.
Gesegnet auch blüht armer Mägde Schoß, Die träumend dort am alten Brunnen stehn. Einsame froh auf stillen Pfaden gehn 40Mit Gottes Kreaturen sündelos.	Blessed also are the flowering wombs of poor maids, Who stand dreaming there by the old fountain. The lonely ones go gladly along silent paths 40Among God's creatures without sin.

۱۹ . شیپورها

در زیر آلوهای هرس زده، آنجا که کودکان قهوه‌ای بازی می‌کنند
و برگها غوطه می‌زنند، شیپورها به صدا در می‌آیند. لرزش حیاط کلیسا.
تکه‌هایی از جامه‌ی سرخ در اندوه افرا می‌ریزد
سوارکاران در امتداد دشتهای چاودار، فرسنگها تهی.

هیا شبانه چوپانان می‌خوانند و می‌پایند
درون حلقه‌ی آتششان، اندوه کهن بیشه را،
رقاصان از روی دیواری سیاه بر می‌آیند؛
تکه‌هایی از جامه‌ی سرخ، قهقهه، جنون، شیپورها.

19. Trompeten

Unter verschnittenen Weiden, wo
braune Kinder spielen
Und Blätter treiben, tönen Trompeten.
Ein Kirchhofsschauer.
Fahnen von Scharlach stürzen durch
des Ahorns Trauer
Reiter entlang an Roggenfeldern,
leeren Mühlen.

5Oder Hirten singen nachts und
Hirsche treten
In den Kreis ihrer Feuer, des Hains
uralte Trauer,
Tanzende heben sich von einer
schwarzen Mauer;
Fahnen von Scharlach, Lachen,
Wahnsinn, Trompeten.

19. Trumpets

Under pruned willows, where brown
children play
And leaves drift, trumpets sound. A
churchyard's shudder.
Flags of scarlet fall through the maple's
sadness
Horsemen along rye fields, empty
mills.

5Or at night shepherds sing and stags
step
Into the circle of their fire, the grove's
ancient sadness,
Dancers rise from a black wall;
Flags of scarlet, laughter, insanity,
trumpets.

۲۰. غبار

در حیات، در افسون سایه روشن شیری،
در میان پاییز برنزی بیماران و شریف می خرامند.
نگاه خیره‌ی مومی و گردش‌ان ساعت‌های طلایی را می‌سنجد
سرشار از خیالهای باطل و سکون و باده.

هناخوشی به هرز رونده‌شان خود را در شبج مانندی می‌بندد.
ستارگان اندوه سفید را می‌گسترند.
در آن تیرگی، سرشار از نیرنگ و طنین،
بنگر، چه گونه بیمناکان در پریشانی پراکنده می‌شوند.

20. Dämmerung

Im Hof, verhext von milchigem
Dämmerschein,
Durch Herbstgebräuntes weiche
Kranke gleiten.
Ihr wächsern-runder Blick sinnt
goldner Zeiten,
Erfüllt von Träumerei und Ruh und
Wein.

5Ihr Siechentum schließt geisterhaft
sich ein.
Die Sterne weiße Traurigkeit
verbreiten.
Im Grau, erfüllt von Täuschung
und Geläuten,
Sieh, wie die Schrecklichen sich
wirr zerstreun.

20. Dusk

In the courtyard, bewitched by milky
twilight,
Through autumn-bronze gentle sick
people glide.
Their waxy-round gaze ponders golden
times,
Fulfilled with daydream and rest and
wine.

5Their wasting illness shuts itself in
ghostly.
The stars spread white sadness.
In grayness, fulfilled by deception and
ringing,
See, how the frightful ones scatter
in confusion.

چهره‌ی شکلکها را آنها دور می‌رانند، کز می‌کنند
و بر جاده‌های سیاه و متقاطع بال می‌زنند.
آه! سایه‌های سوگوار بر دیوارها.

دیگران از میان گذرگاههای رو به تاریکی می‌گریزند،
و شبانه فرو می‌افتند از رگبارهای قرمز
ستاره‌ی چرخان، همچون حوریان *Maenads* سرکش.

Formlose Spottgestalten huschen, kauern 10Und flattern sie auf schwarz- gekreuzten Pfaden. O! trauervolle Schatten an den Mauern. Die andern fliehn durch dunkelnde Arkaden; Und nächstens stürzen sie aus roten Schauern Des Sternenwinds, gleich rasenden Mänaden.	Formless figures of ridicule they shoo, crouch down 10And flutter on black-crossed paths. O! mournful shadows on the walls. The others escape through darkening arcades, And at night they fall from red showers Of the star-wind, like raging Maenads.
--	---

۲۱. بهار شاداب

کنار جویباری، که در دشتِ زردِ آیش جاری است،
نی خشک پارسالی هنوز می‌جنبد.
گرچه نداهای نکبتِ شگفتامیز می‌خزند،
نفخه‌ی سرگین گرم نزدیک می‌وزد.

ه‌از میان بیدها گل‌های بیدمشک موقرانه در باد می‌آویزند.
خیالاتی سربازی آواز غمناکش را سر می‌دهد.
رشته‌ای از مرغزار قهوه‌ای و گرفته می‌تازد،
کودکی در نیمرخ سیاه‌قلم شریف و شیرین می‌ایستد.

21. Heiterer Frühling

1

Am Bach, der durch das gelbe Brachfeld
fließt,
Zieht noch das dürre Rohr vom vorigen
Jahr.

Durchs Graue gleiten Klänge
wunderbar,
Vorüberweht ein Hauch von warmem
Mist.

5An Weiden baumeln Kätzchen sacht
im Wind,
Sein traurig Lied singt träumend ein
Soldat.
Ein Wiesenstreifen saust verweht und
matt,
Ein Kind steht in Konturen weich und
lind.

21. Cheerful Spring

1

Beside the brook, which flows
through the yellow fallow field,
The dry reed from last year still
moves.

Through grayness sounds glide
wonderfully,
A whiff of warm muck blows by.

5From willows catkins placidly
dangle in the wind.
Dreamily a soldier sings his sad
song.
A strip of meadow rushes blown and
dull,
A child stands in silhouette gentle
and dulcet.

درختان غان آنجا، خارشتریها،
۱۰ / و نیز شکله گسیخته در دود می‌گریزند.
تابان سبزه می‌شکوفد و دیگری می‌پوسد
و وزغها در سراسر تره‌فرنگیهای تازه می‌سرنند.

۲

دوست دارم براستی تو رختشوی زمخت را،
هنوز سیلاب بار طلایی آسمان را با خود می‌برد.
۱۵ / ماهی کوچکی برق می‌زند و ناپدید می‌شود؛
سیمایی مومی در امتداد توسه‌ها روان است.

در باغها زنگها فرو می‌نشینند دراز و آرام
پرنده‌ای کوچک مانند شوریده‌ای می‌خواند.
غلات لطیف آسوده و سرخوشانه سر می‌افرازند
۲۰ / و زنبورها باز با لذتی جدی گرد هم می‌آیند.

بیا اکنون، عشقم، به سوی تلاشی دلگیر!
در کلبه‌اش شاهینی بی‌اعتنا فرود می‌آید.
ژاله در طول شامگاه جاری است ناگوار و زردنبو
و گاه‌گاه غنچه‌ها با شعف می‌ترکند

Die Birken dort, der schwarze Dornenstrauch, 10Auch fliehn im Rauch Gestalten aufgelöst. Hell Grünes blüht und anderes verwest Und Kröten schliefen durch den jungen Lauch. 2 Dich lieb ich treu du derbe Wäscherin, Noch trägt die Flut des Himmels goldene Last. 15Ein Fischlein blitzt vorüber und verblaßt; Ein wächsern Antlitz fließt durch Erlen hin. In Gärten sinken Glocken lang und leis Ein kleiner Vogel trällert wie verrückt. Das sanfte Korn schwillt leise und verzückt 20Und Bienen sammeln noch mit ernstem Fleiß. Komm Liebe nun zum müden Arbeitsmann! In seine Hütte fällt ein lauer Strahl. Der Wald strömt durch den Abend herb und fahl Und Knospen knistern heiter dann und wann.	The birches there, the black thornbush, 10Also shapes flee dissolved in smoke. Brightly green blooms and another rots And toads slept throughout the young leeks. 2 I love you truly rough laundress, Still the flood carries the sky's golden burden. 15A small fish flashes past and fades; A waxy countenance flows along through the alders. In gardens bells sink long and quiet A small bird warbles like crazy. The soft corn swells quietly and ecstatically 20And bees still collect with serious diligence. Come now, love, to the weary laborer! Into his hut a lukewarm beam falls. The forest streams through the evening harsh and sallow And now and then buds crackle cheerfully.
---	---

۳

۲۵ هنوز چگونه یکسره آن که زاده می‌شود به نظر بسی بیمار می‌آید!
نفخه‌ای بی‌تاب دهکوره‌ای را احاطه می‌کند.
هنوز از شاخه‌ها روحی لطیف اشاره می‌کند
و ذهن را می‌گشاید گسترده و نگران.

ریزشی شکوفا بس مفرح می‌چکد
۳۰ و نازاده غنودن خود را نگاه می‌دارد.
عشاق به سوی ستارگان خود می‌شکفند
و نفسشان شیرین‌تر در طول شب جاری می‌شود.

بسی دردمندانه نیک و راست است، آنچه می‌زید؛
و به آرامی سنگی کهن تو را لمس می‌کند:
۳۵ بر استی! همیشه با تو خواهم بود.
آه دهان! که می‌لرزد برای بید سفید.

3 Wie scheint doch alles Werdende so krank! 30Ein Fieberhauch um einen Weiler kreist; Doch aus Gezweigen winkt ein sanfter Geist Und öffnet das Gemüte weit und bang. Ein blühender Erguß verrinnt sehr sacht Und Ungebornes pflegt der eignen Ruh. 35Die Liebenden blühn ihren Sternen zu Und süßer fließt ihr Odem durch die Nacht. So schmerzlich gut und wahrhaft ist, was lebt; Und leise rührt dich an ein alter Stein: Wahrlich! Ich werde immer bei euch sein. 40O Mund! der durch die Silberweide bebt.	3 Yet how all that is being born seems so ill! 30A feverish whiff encircles a hamlet. Yet from branches a soft spirit beckons And opens the mind wide and anxious. A blooming outpour trickles away very placidly And the unborn maintains its own rest. 35The lovers bloom toward their stars And their breath flows sweeter through the night. So painfully good and true is, what lives; And quietly an old stone touches you: Truly! I will always be with you. 40O mouth! that trembles through the white willow.
---	--

۲۲. موشها

در حیاط ماه پاییزی می‌درخشد سفید.
از لبه‌ی بام سایه‌های فریبنده می‌افتند.
سکوتی در پنجره‌های تهی جا می‌گیرد؛
آنجا موشها به آرامی به بالا غوطه می‌خورند
و اینجا و آنجا سوت‌کشان می‌شتابند
و بوی بخاری خاکستری
از مستراح به مشامشان می‌رسد،
که مهتاب در آن شبحوار می‌لرزد
و نق می‌زنند مانند دیوانه‌ای از سر آژ
و خانه و طویله‌ها را شلوغ می‌کنند،
که از غله و میوه‌آکنده‌اند.
بادهای سوزناک در تاریکی می‌نالند.

22. Die Ratten

In Hof scheint weiß der herbstliche
Mond.
Vom Dachrand fallen phantastische
Schatten.
Ein Schweigen in leeren Fenstern
wohnt;
Da tauchen leise herauf die Ratten
Und huschen pfeifend hier und dort
Und ein gräulicher Dunsthauch wittert
Ihnen nach aus dem Abort,
Den geisterhaft der Mondschein
durchzittert
 Und sie keifen vor Gier wie toll
 Und erfüllen Haus und Scheunen,
 Die von Korn und Früchten voll.
 Eisige Winde im Dunkel greinen.

22. The Rats

In the courtyard the autumn moon
shines white.
From the roof edge phantom-like
shadows fall.
A silence dwells in empty windows;
There the rats plunge quietly up
And shoo whistling here and there
And a grayish whiff of vapor smells
After them from the toilet,
Through which the moonlight trembles
ghostly
And they nag as if mad from greed
And crowd house and barns,
Filled with corn and fruits.
 Icy winds whine in the darkness.

۲۳. دل‌درومز * *Doldrums*

سیه‌روزی جهان شب‌خوار در بعد از ظهر سرگردان است.
آلونکها در باغهای کوچک می‌شتابند قهوه‌ای و خراب.
اخگرها پیرامون کودهای سوخته می‌غلتنند.
دو خوابالود به سوی منزل تلوتلو می‌خورند تیره و میهم.

ه‌در مرغزار پژولیده کودکی می‌دود
و با چشم‌هایش مشکی و براق بازی می‌کند.
رشته‌هایی طلایی از بوته‌ها درهم و کسل.
پیر مرد غمناک در باد باز می‌گردد.

* دل‌درومز *Doldrums* ، منطقه ارامگان استوایی، سکوت، افسردگی، منطقه رکود.

23. Trübsinn

Weltunglück geistert durch den
Nachmittag. Baraken fliehn durch
Gärtchen braun und wüst.
Lichtschnuppen gaukeln um verbrannten
Mist,
Zwei Schläfer schwanken heimwärts,
grau und vag.

5Auf der verdorrten Wiese läuft ein
Kind
Und spielt mit seinen Augen schwarz
und glatt.
Das Gold tropft von den Büschen trüb
und matt.
Ein alter Mann dreht traurig sich im
Wind.

23. Doldrums

World misfortune wanders ghostly
through the afternoon.
Shanties flee through small gardens
brown and deserted.
Sparks totter around burnt muck.
Two sleepers stagger homeward
gray and vague.

5On the withered meadow a child
runs
And plays with his eyes black and
smooth.
The gold drips from the bushes
turbid and weary.
An old man turns sadly in the wind.

شامگاهاهان بر سرم

۰ / کیوان دوباره سرنوشتی نکبتبار را بی صدا مقدر می سازد.

درختی، سگی پشت خود را می خارد

و آسمان خدا درنگ می کند سیاه و بی برگ و بار.

ماهی کوچکی تند می سرد در فرودست برکه؛

و به آرامی دست دوست مرده می جنبد

۵ / و مهرورزانه پیشانی و ردا را برق می اندازد.

روشنایی سایه ها را در خانه ها می ماند.

Am Abend wieder über meinem Haupt 10Saturn lenkt stumm ein elendes Geschick. Ein Baum, ein Hund tritt hinter sich zurück Und schwarz schwankt Gottes Himmel und entlaubt. Ein Fischlein gleitet schnell hinab den Bach; Und leise rührt des toten Freundes Hand 15Und glättet liebend Stirne und Gewand. Ein Licht ruft Schatten in den Zimmern wach.	In the evening over my head 10Saturn again mutely guides a wretched fate. A tree, a dog scratches behind itself And God's sky staggers black and defoliated. A small fish glides fast down the brook; And quietly the dead friend's hand stirs 15And lovingly smooths forehead and robe. A light rouses shadows in the rooms.
---	---

۲۴. نجواگری در بعدازظهر

خورشید، پاییزانه نزار و هشیار،
و میوه از درختان می‌افتد.
سکوت در خانه‌های آبی جا می‌گیرد
در بعدازظهری طولانی.

صداهای رو به خاموشی فلز؛
و حیوانی سفید در هم می‌شکند.
آوازهای خشن دختران قهوه‌ای
در برگ‌ریزان بر می‌آیند.

24. In den Nachmittag geflüstert

Sonne, herbstlich dünn und zag,
Und das Obst fällt von den Bäumen.
Stille wohnt in blauen Räumen
Einen langen Nachmittag.

5Sterbeklänge von Metall;
Und ein weißes Tier bricht nieder.
Brauner Mädchen rauhe Lieder
Sind verweht im Blätterfall.

24. Whispered in the Afternoon

Sun, autumnal thin and apprehensive,
And the fruit falls from the trees.
Stillness dwells in blue rooms
A long afternoon.

5Dying-sounds of metal;
And a white animal breaks down.
The rough songs of brown girls
Have blown away in the falling leaves.

پیشانی رؤیای رنگهای خدا را می‌بیند،
ه / احساس می‌کند بالهای لطیف جنون را.
سایه‌ها بر تپه می‌چرخند
حاشیه‌دار و تیره‌گون از پوسیدگی.

غباری سرشار از آسایش و شراب؛
گیتارهای اندوهگین می‌لرزند.
ه / و گویی در رؤیایی
باز می‌گردد به چراغ خاموش اندرون.

Stirne Gottes Farben träumt, 10Spürt des Wahnsinns sanfte Flügel. Schatten drehen sich am Hügel Von Verwesung schwarz umsäumt. Dämmerung voll Ruh und Wein; Traurige Gitarren rinnen. 15Und zur milden Lampe drinnen Kehrst du wie im Traume ein.	The forehead dreams God's colors, 10Feels the soft wings of insanity. Shadows rotate on the hill Fringed blackly by rot. Dusk full of rest and wine; Sad guitars trickle. 15And as if in a dream You turn to the calm lamp within.
---	--

۲۵. مزمو

چراغی است، که باد آن را فرو نشانده است.
کاروانسرای دهکده‌ای است، که میخواره‌ای با آن بعدازظهر آن وداع گفته است.
تاکستانی است، سوخته و سیاه با سوراخهایی پر از عنکبوت.
خانه‌ای است، که با شیر سفیدکاری کرده‌اند.
همه‌زده مرده است. جزیره‌ای است در اقیانوس آرام جنوبی،
خدای خورشید را جا می‌دهد. کسی طبها را می‌کوبد.
مردان جنگاورانه را می‌رقصند.
زنان بین گیاهان بالنده و گل‌های آتشین کفها را می‌جنبانند
هنگامی که دریا می‌خواند. آه بهشت گمشده‌مان.

25. Psalm

Karl Kraus zugeeignet

Es ist ein Licht, das der Wind
ausgelöscht hat.

Es ist ein Heidekrug, den am
Nachmittag ein Betrunkener verläßt.

Es ist ein Weinberg, verbrannt und
schwarz mit Löchern voll Spinnen.

Es ist ein Raum, den sie mit Milch
getüncht haben.

5Der Wahnsinnige ist gestorben. Es
ist eine Insel der Südsee,
Den Sonnengott zu empfangen. Man
rührt die Trommeln.

Die Männer führen kriegerische
Tänze auf.

Die Frauen wiegen die Hüften in
Schlinggewächsen und Feuerblumen,
Wenn das Meer singt. O unser
verlorenes Paradies.

25. Psalm

Dedicated to Karl Kraus

It is a light, which the wind has
extinguished.

It is a village inn, which a drunkard
abandons in the afternoon.

It is a vineyard, burned and black with
holes full of spiders.

It is a room, which they have
whitewashed with milk.

5The lunatic is dead. It is an island of
the South Pacific,
To receive the sun god. One beats the
drums.

The men perform warlike dances.

The women sway the hips between
climbing plants and fire flowers

When the sea sings. O our lost
paradise.

ه / حوریان با جنگلهای طلایی وداع گفته‌اند.
کسی بیگانه را به خاک می‌سپارد. آن گاه بارانی دلگیر کننده می‌آغازد.
پسر پان* *Pan* در شمایل کاوشگری ظاهر می‌شود،
کسی نیمروز نزدیکِ قیرِ فروزان به خواب می‌رود.
آنجا در حیاط دختر بچه‌هایی هست در جامه‌هایی کوچک پر از بینوایی دل شکننده!
ه / آنجا خانه‌هایی هست آکنده از زه و سوناتا *sonata*.
آنجا سایه‌هایی هست که در بر می‌گیرند آینه‌ای تاریک را.
نزدیک پنجره‌های بیمارستان
بیماران خود را گرم می‌کنند.
قایق بخاری سفیدی در کانال بیماریه‌ای واگیر خونی را با خود می‌برد.

ه / خواهر شگفت دوباره در رؤیاهای شیطانی کسی ظاهر می‌شود.
آرمیده در بوته‌ی فندق، او با ستارگانش بازی می‌کند.

*پان *Pan*، در اسطوره‌های یونان ایزد کشتزار و جنگل و جانوران و شبانان.

10Die Nymphen haben die goldenen Wälder verlassen. Man begräbt den Fremden. Dann hebt ein Flimmerregen an. Der Sohn des Pan erscheint in Gestalt eines Erdarbeiters, Der den Mittag am glühenden Asphalt verschläft. Es sind kleine Mädchen in einem Hof in Kleidchen voll herzerreißender Armut. Es sind Zimmer, erfüllt von Akkorden und Sonaten. Es sind Schatten, die sich vor einem erblindeten Spiegel umarmen. An den Fenstern des Spitals wärmen sich Genesende. Ein weißer Dampfer am Kanal trägt blutige Seuchen herauf. 20Die fremde Schwester erscheint wieder in jemand's bösen Träumen. Ruhend im Haselgebüsch spielt sie mit seinen Schatten. Der Student, vielleicht ein Doppelgänger, schaut ihr lange vom Fenster nach.	10The nymphs have left the golden forests. One buries the stranger. Then a glimmering rain begins. The son of Pan appears in the guise of an excavator, Who sleeps away the midday near the glowing asphalt. There are small girls in a courtyard in little dresses full of heartbreaking poverty! There are rooms fulfilled with chords and sonatas. There are shadows that embrace before a blind mirror. By the windows of the hospital convalescents warm themselves. A white steamboat in the canal bears bloody epidemics along. 20The strange sister appears again in someone's evil dreams. Resting in the hazel bush, she plays with his stars. The student, possibly a double, looks long after her from the window.
---	--

دانش‌آموز، احتمالاً همزادی، از پنجره بر او چشم می‌دوزد.
برادر مرده‌اش پشت سرش ایستاده است، یا از راه‌پله‌ی مارپیچ کهنه پایین می‌آید.
در تاریکیِ شاه‌بلوط‌های قهوه‌ای از چهره‌ی تازه‌ایمانی رنگ می‌پرد.
۲۵ باغ در شامگاه است. در حجره خفاش‌ها بال می‌زنند.
بچه‌های سرایدار می‌ایستند تا بازی کنند و طلای بهشت را بجویند.
زلهای بسته‌ی چارگاه *quartet*.
دختران در میدان لرزان می‌دوند،
و بعد سایه‌اش در امتداد دیوارهای سرد کورمال می‌رود، در حصارِ قصه‌های پریان و افسانه
های مقدس.

قایقی خالی است، که شامگاهان در پایین کانال پشتی می‌راند.
۳۰ در تیرگی نوانخانه‌ی قدیمی خرابه‌های آدمی می‌پوسند.
یتیمان مرده کنار دیوار باغ دراز کشیده‌اند.
خانه‌های خاکستری را فرشتگان با بالهای بی‌اندازه گسترده در می‌نوردند.
مارمولکها از پلکهای زردنبویشان می‌آویزند.

Hinter ihm steht sein toter Bruder, oder er geht die alte Wendeltreppe herab. Im Dunkel brauner Kastanien verblaßt die Gestalt des jungen Novizen. 25Der Garten ist im Abend. Im Kreuzgang flattern die Fledermäuse umher. Die Kinder des Hausmeisters hören zu spielen auf und suchen das Gold des Himmels. Endakkorde eines Quartetts. Die kleine Blinde läuft zitternd durch die Allee, Und später tastet ihr Schatten an kalten Mauern hin, umgeben vom Märchen und heiligen Legenden. Es ist ein leeres Boot, das am Abend den schwarzen Kanal heruntertreibt. 30In der Düsternis des alten Asyls verfallen menschliche Ruinen. Die toten Waisen liegen an der Gartenmauer. Aus grauen Zimmern treten Engel mit kotgefleckten Flügeln. Würmer tropfen von ihren vergilbten Lidern.	His dead brother stands behind him, or he descends the old spiral staircase. In the darkness of brown chestnuts the figure of the young novice grows pale. 25The garden is in evening. In the cloister the bats flutter about. The children of the caretaker stop to play and search the gold of heaven. Closing chords of a quartet. The small blind girl runs trembling through the avenue, And later her shadow gropes along cold walls, surrounded by fairy tales and holy legends. It is an empty boat, which drifts down the black canal in the evening. 30In the somberness of the old asylum human ruins decay. The dead orphans lie by the garden wall. From gray rooms angels step with excrement-splattered wings. Worms drip from their yellowed eyelids.
---	---

بازار مقابل کلیسا بی‌گناه‌تر و کم‌حرف‌تر است، مانند روزهای کودکی.
بر تخت‌کفش‌های نقره‌ای اش کشاورز می‌لغزد
و سایه‌های لعنتی به سوی آب‌های آه‌کش هیوط می‌کنند.
در مزارش جادوگر سفید با مارهایش بازی می‌کند.

سرسنگین بر جایگاه جمجمه‌ها خدای طلایی چشم می‌گشاید.



Der Platz vor der Kirche ist finster und
schweigsam, wie in den Tagen der
Kindheit.

35Auf silbernen Sohlen gleiten frühere
Leben vorbei

Und die Schatten der Verdamnten
steigen zu den seufzenden Wassern
nieder.

In seinem Grab spielt der weiße Magier
mit seinen Schlangen.

Schweigsam über der Schädelstätte
öffnen sich Gottes goldene Augen.

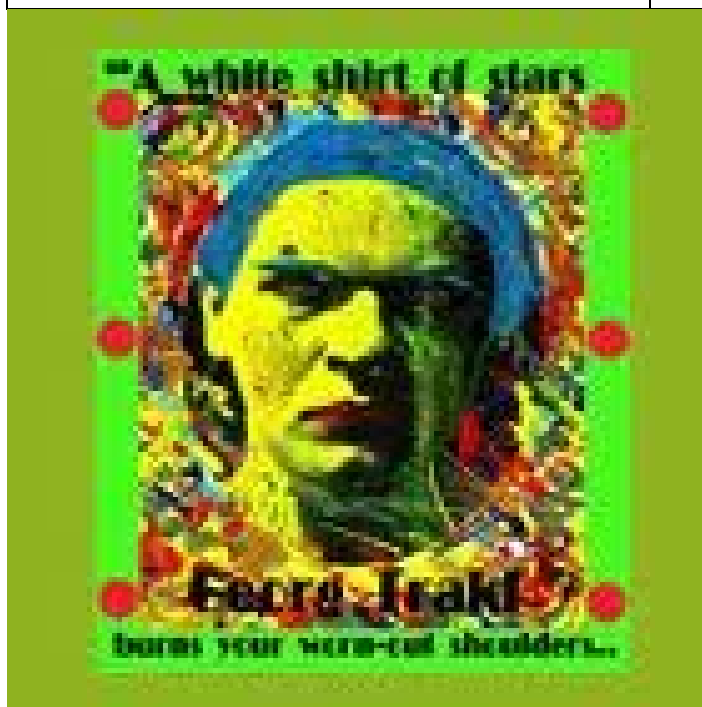
The plaza before the church is
sinister and taciturn, like in the days
of childhood.

35On silver soles former lives glide
past

And the shadows of the damned
descend to the sighing waters.

In his grave the white magician
plays with his snakes.

Taciturnly over the place of skulls
God's golden eyes open.



۲۶. آوازهای رزاری *Rosary* *
به خواهرم

هر جا که پا بگذاری پاییز و شامگاه می‌شود،
آهوی آبی، در زیر درختان به صدا در می‌آید،
برکه‌ای تنها در شامگاه.

به آرامی فوجی از پرندگان به صدا در می‌آید،
هـ بر کمان دیدگانت دلتنگی.
لبخند نازنینت به صدا در می‌آید.

خدا پلکهایت را خوابانده است.
شبانه ستارگان می‌کاوند، آی کودک جمعی نیک**،
قوس پیشانی‌ات را.

*آوازهای رزاری *Rosary Songs*، نیایشی است در آیین کاتولیک در ستایش مریم مقدس، و نیز تسبیحی است که با
آن نیایشهای خوانده را می‌شمارند.
** جمعی نیک *Good Friday*، جمعه قبل از عید پاک.

26. Rosenkranzlieder۶

An die Schwester

Wo du gehst wird Herbst und
Abend,
Blaues Wild, das unter Bäumen tönt,
Einsamer Weiher am Abend.

Leise der Flug der Vögel tönt,
5Die Schwermut über deinen
Augenbogen.
Dein schmales Lächeln tönt.

Gott hat deine Lider verbogen.
Sterne suchen nachts,
Karfreitagskind,
Deinen Stirnenbogen.

26. Rosary Songs

To the Sister

Where you go becomes autumn and
evening,
Blue deer, which sounds under trees,
Lonely pond in the evening.

Quietly the flight of birds sounds,
5The gloom above the arches of your
eyes.
Your narrow smile sounds.

God has bent your lids.
At night stars seek, Good Friday's
child,
The arch of your forehead.

۲۷. در نزدیکی مرگ

آی شامگاه، که درون دهکده‌های بدشگون کودکی می‌روی.
تالاب در زیر بیدها
سرشار از آه‌های واگیر تیرگی می‌شود.

آی جنگل، که آرام دیدگان قهوه‌ای را می‌خوابانی،
هویتی میان دستهای استخوانی کسی تنها
جامه‌ی ارغوانی ایام جاه و جلال غرق می‌شود.

آه در نزدیکی مرگ، بگذار نیایش کنیم.
در درازنای امشب بر بالشهای سست
زردنبو با برانگیختنی که اندامهای نحیف عشاق را رهایی می‌دهد.

27. Nähe des Todes

O der Abend, der in die finsternen Dörfer
der Kindheit geht.
Der Weiher unter den Weiden
Füllt sich mit den verpesteten Seufzern
der Schwermut.

O der Wald, der leise die braunen Augen
senkt,
5Da aus des Einsamen knöchernen
Händen
Der Purpur seiner verzückten Tage
hinsinkt.

O die Nähe des Todes. Laß uns beten.
In dieser Nacht lösen auf lauen Kissen
Vergilbt von Weihrauch sich der
Liebenden schwächliche Glieder.

27. Nearness of Death

O the evening, which goes into the
sinister villages of childhood.
The pond under the willows
Fills with the contaminated sighs of
gloom.

O the forest, that quietly lowers the
brown eyes,
5When from the lonely one's bony
hands
The purple of his ecstacized days
sinks down.

O the nearness of death. Let us pray.
During this night on tepid pillows
Yellowed by incense the lank limbs
of lovers release.

۲۸. آمین

شکلی گند در میان خانه‌ی پوسیده می‌سرد؛
سایه‌ها بر کاغذ دیواری زرد؛ در آینه‌های تاریک
حزن عاجگون دستهایمان قوس می‌زند.

مهره‌های قهوه‌ای در میان انگشتان مرده همچنان می‌غلتنند.
در سکوت فرشته‌ای دیدگان خشخاش‌گون آب‌اش را می‌گشاید.

شامگاه نیز آبی است؛
ساعت مردنمان، سایه‌ی عزرائیل است،
که باغ قهوه‌ای را تاریک می‌کند.

28. Amen

Verwestes gleitend durch die morsche
Stube;
Schatten an gelben Tapeten; in dunklen
Spiegeln wölbt
Sich unserer Hände elfenbeinerne
Traurigkeit.

Braune Perlen rinnen durch die
erstorbenen Finger.
In der Stille
5Tun sich eines Engels blaue
Mohnaugen auf.

Blau ist auch der Abend;
Die Stunde unseres Absterbens,
Azraels Schatten,
Der ein braunes Gärtchen verdunkelt.

28. Amen

Putrid shape gliding through the
rotten room;
Shadows on yellow wallpapers; in
dark mirrors
The ivory sadness of our hands
arches.

Brown beads run through the dead
fingers.
In the stillness
5The blue poppy-eyes of an angel
open.

The evening is also blue;
The hour of our dying, Azreal's
shadow,
Which darkens a brown garden

۲۹. زوال

شامگاهان، وقتی ناقوسها نوای آشتی سر می‌دهند،
فوج شگفت‌انگیز پرندگان را دنبال می‌کنم،
که در ردیفهای دراز، چون دسته‌های زائران دیندار،
درون پهنه‌ی روشن پاییز پنهان می‌شوند.

هبا شگفتی در باغهای غباراندود
رو‌یای آبشخورهای تابناک‌ترشان را می‌بینم
و به‌سختی تکان عقربه‌های ساعت را حس می‌کنم.
سپس سفرهایشان را بر ابرها پی می‌گیرم.

29. Verfall

Am Abend, wenn die Glocken
Frieden läuten,
Folg ich der Vögel wundervollen
Flügen,
Die lang geschart, gleich frommen
Pilgerzügen,
Entschwinden in den herbstlich klaren
Weiten.

5Hinwandelnd durch den
dämmervollen Garten
Träum ich nach ihren helleren
Geschicken
Und fühl der Stunden Weiser kaum
mehr rücken.
So folg ich über Wolken ihren
Fahrten

29. Decay

In the evening, when the bells ring
peace,
I follow the wonderful flights of birds,
That in long rows, like devout pilgrim-
processions,
Disappear into the clear autumn
vastness.

5Wandering through the dusk-filled
garden
I dream after their brighter destinies
And hardly feel the motion of the hour
hands.
Thus I follow their journeys over the
clouds.

آن گاه دودی از زوال مرا می‌لرزاند.
ه / توکا در شاخه‌های بی‌برگ شکوه سر می‌دهد.
شراب سرخ در داربستهای زنگاری می‌جنبد.

با این همه مانند رقص مردگانی که کودکان پریده‌رنگ
پیرامون لبه‌های چشمه‌ای تاریک که بر می‌گذارند،
لرزان ستارگان آبی در باد خم می‌شوند.

Da macht ein Hauch mich von Verfall erzittern. 10Die Amsel klagt in den entlaubten Zweigen. Es schwankt der rote Wein an rostigen Gittern, Indes wie blasser Kinder Todesreigen Um dunkle Brunnenränder, die verwittern, Im Wind sich fröstelnd blaue Asten neigen.	Then a whiff of decay makes me tremble. 10The blackbird complains in defoliated branches. The red wine sways on rusty trellises. Meanwhile like the death-dances of pale children Around dark fountain edges that weather, Shivering blue asters bend in the wind.
---	--

۳۰. در شامگاه پاییزی

به کارل راک *Karl Röck*

دهکده‌ای قهوه‌ای. تاریکی‌ای را اغلب باز می‌تاباند
شلنگ‌انداز در امتداد دیوارهایی که در پاییز برپایند،
کالبدها، هر دو مرد و زن، مرده قدم می‌زنند
در خانه‌های سرد تا بستر آنها را فراهم سازند.

ه‌اینک پسرها بازی می‌کنند. سایه‌های سنگین می‌گسترند
روی کودها. دوشیزه‌ها می‌روند
در کبودی مه و گاهی می‌نگرند
بیرون از چشمهایی آکنده از زنگهای شبانه.

30. Ein Herbstabend

An Karl Rök

Das braune Dorf. Ein Dunkles zeigt
im Schreiten
Sich oft an Mauern, die im Herbst
stehn,
Gestalten: Mann wie Weib,
Verstorbene gehn
In kühlen Stuben jener Bett bereiten.

5Hier spielen Knaben. Schwere
Schatten breiten
Sich über braune Jauche. Mägde gehn
Durch feuchte Bläue und bisweilen
sehn
Aus Augen sie, erfüllt von
Nachtgeläuten.

30. An Autumn Evening

To Karl Rök

The brown village. A darkness is often
reflected
By striding along walls that stand in
autumn,
Figures: both man and woman,
deceased walk
In cool rooms to prepare the bed of
those.

5Here boys play. Heavy shadows
widen
Over brown manure. Maids walk
Through moist blueness and sometimes
they look
Out of eyes fulfilled with night-chimes.

برای تنهایی آنجا مهمانسرای هست؛
ه / صبورانه در زیر طاقهای تاریک انتظار می‌کشد،
جایی که ابرهای طلایی توتون گرد می‌چنبند.

مثل همیشه خود آن سیاه و نزدیک است.
مست در سایه‌ی طاقهای کهن در اندیشه‌ی
پرندگانی وحشی است که از دوردستها بیرون می‌آیند.

Für Einsames ist eine Schenke da; 10Das säumt geduldig unter dunklen Bogen, Von goldenem Tabaksgewölk umzogen. Doch immer ist das Eigne schwarz und nah. Der Trunkne sinnt im Schatten alter Bogen Den wilden Vögeln nach, die ferngezogen.	For the lonely there is an inn; 10It waits patiently under dark arches, Where golden clouds of tobacco move around. Yet always the self is black and near. The drunk ponders in the shadow of ancient arches After the wild birds that are drawn far away.
---	--

۳۱. در دهکده

دهکده‌ای، دشتی بیرون زده از دیوارهای قهوه‌ای.
چوپان بر سنگی کهن می‌پوسد
حاشیه‌ی جنگل حیوانات آبی را در بر گرفته است،
و برگهای نرم را، که در سکوت می‌افتند.

هپیشانیهای قهوه‌ای روستاییان. ناقوس شامگاهی
می‌نوازد دراز؛ دینداران آیینهای زیبایی دارند،
سر سیاه ناجی در بوته‌ی خار،
خانه‌ای سرد که مرده را خشنود می‌کند.

31. Im Dorf

1

Aus braunen Mauern tritt ein Dorf, ein
Feld.

Ein Hirt verwest auf einem alten Stein.
Der Saum des Walds schließt blaue
Tiere ein,
Das sanfte Laub, das in die Stille fällt.

5Der Bauern braune Stirnen. Lange
tönt
Die Abendglocke; schön ist frommer
Brauch,
Des Heilands schwarzes Haupt im
Dornenstrauch,
Die kühle Stube, die der Tod versöhnt.

31. In the Village

1

A village, a field step out of brown
walls.

A shepherd rots on an old stone.
The edge of the forest includes blue
animals,
The soft leaves, that fall in the
stillness.

5The peasants' brown foreheads. The
evening bell
Sounds long; beautiful are pious
customs,
The Savior's black head in the
thornbush,
The cool room that death
reconciles.

چه رنگ‌پریده‌اند مادران. آبی غرق می‌شود
ه / در شیشه و سینه، که خاطرشان مغرورانه بر آن دست می‌یابد؛
نیز سری سفید خم می‌شود بس مسن
بر آن نوه، که شیر و ستارگان را می‌نوشد.

۲

بینوا، که به تنهایی جان داد،
مومی‌شکل بر جاده‌ای قدیمی بر آمد.
ه / درختان سیب غمغزا و آرام فرو می‌روند
درون رنگ میوه‌هایشان، که بیدادگرانه آن را چپاول کردند.

هنوز آن بام پوشالی خشک طاق می‌زند
روی خواب گاوها. دوشیزه‌ی کور
در حیا ظاهر می‌شود؛ آبی نیلی می‌مویید؛
ه / جمجمه اسبی از دروازه‌ی پوسیده خیره می‌نگرد.

ابله‌ی در خاطر تاریک واژه‌ای می‌گوید
از عشق رو به نیستی در بوته‌ی سیاه،
جایی که او می‌ایستد مانند رؤیای سست چهره‌ای.
شامگاه در آبی نمناک به صدا در می‌آید.

Wie bleich die Mütter sind. Die Bläue sinkt 10Auf Glas und Truh, die stolz ihr Sinn bewahrt; Auch neigt ein weißes Haupt sich hochbejahrt Aufs Enkelkind, das Milch und Sterne trinkt. 2 Der Arme, der im Geiste einsam starb, Steigt wächsern über einen alten Pfad. 15Die Apfelbäume sinken kahl und stad Ins Farbige ihrer Frucht, die schwarz verdarb. Noch immer wölbt das Dach aus dürrem Stroh Sich übern Schlaf der Kühe. Die blinde Magd Erscheint im Hof; ein blaues Wasser klagt; 20Ein Pferdeschädel starrt vom morschen Tor. Der Idiot spricht dunklen Sinns ein Wort Der Liebe, das im schwarzen Busch verhallt, Wo jene steht in schmaler Traumgestalt. Der Abend tönt in feuchter Bläue fort.	How pale the mothers are. The blueness sinks 10On glass and chest, which their mind proudly preserves; Also a white head bends highly aged Over the grandchild, who drinks milk and stars. 2 The poor one, who died lonely in spirit, Rises waxen over an old path. 15The apple trees sink bleak and calm Into the colors of their fruit, which blackly spoiled. Still the roof of dried straw arches Over the sleep of the cows. The blind maid Appears in the yard; a blue water laments; 20A horse's skull stares from the rotten gate. The idiot speaks in dark mind a word Of love fading away in the black bush, Where she stands as a slender dream-figure. The evening sounds forth in moister blue.
--	---

۲۵ در پنجره برگ و بار شاخه‌ها را باد می‌ریزاند.
در بطن زنی روستایی دردی وحشی می‌بالد.
برفی سیاه در میان بازوانش می‌جنبد؛
جغدهای چشم‌طلایی پیرامون سرش بال می‌زنند.

دیوارها غمغزا و خاکستری‌پوش خیره می‌نگرند
۳۰ در ظلمات سرد. در بستر تبار
شکم باردار یخ می‌زند، گستاخانه بر آماسیده از ماه.
جلو کلبه‌اش سگی مرده است.

سه مرد هر اس‌آور گام می‌نهند در دروازه‌ای
با داسهایی شکسته در دست.
۳۵ در پنجره باد قرمز شامگاهی تق‌تق می‌کند؛
از آن فرشته‌ای سیاه بیرون می‌زند.

3 25Ans Fenster schlagen Äste föhnentlaubt. Im Schoß der Bäurin wächst ein wildes Weh. Durch ihre Arme rieselt schwarzer Schnee; Goldäugige Eulen flattern um ihr Haupt. Die Mauern starren kahl und grauverdreht 30Ins kühle Dunkel. Im Fieberbette friert Der schwangere Leib, den frech der Mond bestiert. Vor ihrer Kammer ist ein Hund verreckt. Drei Männer treten finster durch das Tor Mit Sensen, die im Feld zerbrochen sind. 35Durchs Fenster klirrt der rote Abendwind; Ein schwarzer Engel tritt daraus hervor.	3 25At the window branches knock defoliated by foehn. In the womb of the peasant woman a wild pain grows. Black snow trickles through her arms; Golden-eyed owls flutter around her head. The walls stare bleak and gray-soiled 30In the cool darkness. In the fever- bed The pregnant belly freezes, insolently goggled by the moon. Before her chamber a dog has died. Three men step sinisterly through the gate With scythes broken in the field. 35Through the window the red evening wind rattles; From it a black angel steps out.
---	--

۳۲. ترانه‌ی شامگاهی

شامگاهان، وقتی جاده‌های تاریک را در می‌نوردیم،
چهره‌های رنگ‌پریده‌مان جلومان ظاهر می‌شوند.

اگر تشنه‌ایم،
آب سفید برکه را می‌نوشیم،
شیرینی کودکی اندوهگینمان را.

جان داده، زیر بوته‌های بزرگ‌سال می‌آساییم،
و مرغهای نوروزی خاکستری را تماشا می‌کنیم.

32. Abendlied

Am Abend, wenn wir auf dunklen Pfaden
gehn,
Erscheinen unsere bleichen Gestalten vor
uns.

Wenn uns dürstet,
Trinken wir die weißen Wasser des
Teichs,
5Die Süße unserer traurigen Kindheit.

Erstorbene ruhen wir unterm
Hollundergebüsch,
Schaun den grauen Möven zu.

32. Evening Song

In the evening, when we go on dark
paths,
Our pale figures appear before us.

If we thirst,
We drink the white water of the
pond,
5The sweetness of our sad
childhood.

Deceased, we rest under the elder
bushes,
Watch the gray gulls.

ابرهای بهاری بر می‌آیند روی شهری بدشگون
که زمانهای شکوهمندِ راهبها را آرامش می‌بخشد.

ه / وقتی دستهای باریکت را می‌گیرم
به آرامی چشمانِ گردت را می‌گشایی.
از زمانی پیش چنین بوده است.

هنوز وقتی که آن هماهنگی تیره با روحم دیدار می‌کند،
تو سفید در چشم‌انداز پاییزی دوست پدیدار می‌شوی.

Frühlingsgewölke steigen über die finstere Stadt, Die der Mönche edlere Zeiten schweigt. 10Da ich deine schmalen Hände nahm Schlugst du leise die runden Augen auf, Dieses ist lange her. Doch wenn dunkler Wohllaut die Seele heimsucht, Erscheinst du Weiße in des Freundes herbstlicher Landschaft.	Spring's clouds rise over the sinister city, That silences the monks' nobler times. 10When I took your narrow hands You quietly opened round eyes. This is long ago. Yet when the dark harmony visits my soul, You appear white in the friend's autumnal landscape.
---	--

۳۳. هلیان *Helian*

در ساعات تنهایی روح
چه زیباست گام زدن در خورشید
در امتداد دیوارهای زرد تابستان.
به آرامی گامها در علفزار صدا می‌کنند؛ اما همیشه
هپسر پان *Pan* در سنگ مرمر خاکستری می‌خسبد.

شامگاهان بر بهار خواب از شراب قهوه‌ای مست می‌کنیم.
هلو در شاخ و برگ می‌درخشد سرخفام؛
سوناتای لطیف، قهقهه‌ی طلایی.
زیباست سکوت شب.
ه / بر دشت تاریک
ما خودمان را به چوپانان و ستارگان می‌پیوندیم.

33. Helian

In den einsamen Stunden des Geistes
Ist es schön, in der Sonne zu gehn
An den gelben Mauern des Sommers
hin.

Leise klingen die Schritte im Gras;
doch immer schläft

5Der Sohn des Pan im grauen
Marmor.

Abends auf der Terrasse betranken
wir uns mit braunem Wein.

Rötlich glüht der Pfirsich im Laub;
Sanfte Sonate, frohes Lachen.

Schön ist die Stille der Nacht.

10Auf dunklem Plan

Begegnen wir uns mit Hirten und
weißen Sternen.

33. Helian

In the lonely hours of the spirit
It is beautiful to walk in the sun
Along the yellow walls of summer.
Quietly the steps sound in the grass;
but always
5The son of Pan sleeps in the gray
marble.

Evenings on the terrace we got drunk
with brown wine.

The peach glows reddish in the foliage;
Soft sonata, glad laughter.

Beautiful is the stillness of night.

10On a dark plain

We meet ourselves with shepherds
and white stars.

وقتی پاییز آمده است

از بیشه‌زار روشنایی ملایمی ظاهر می‌آید.

آسوده در امتداد دیوارهای سرخ می‌غلطیم

۱۵ و دیدگان گرد پرواز پرندگان را پی می‌گیرند.

در شامگاه آب سفید درون خاکستردانه‌های خاکسپاری فرو می‌ریزد.

میان شاخه‌های غمغزا آسمان جشن می‌گیرد.

هم‌میهنان در دسته‌های ناب نان و شراب می‌برند

و آشتی‌جویانه میوه‌ها در تالاری آفتابی می‌رسند.

۲۰ آه چه قدر موقرانه است سیمای مرده‌ی عزیز.

اما نگاه پرهیزگاران روح را سرخوش می‌کند.

سکوت باغ چپاول شده شگرف است،

وقتی که نوآموز جوان بر پیشانی‌اش با برگهای قهوه‌ای تاج گل می‌گذارد،

نفسش طلای تگری می‌نوشد.

۲۵ دستها دوره‌ی آبهای آبی‌فام را لمس می‌کنند

یا در شب سرد گونه‌های سفید خواهران را.

Wenn es Herbst geworden ist Zeigt sich nüchterne Klarheit im Hain. Besänftigte wandeln wir an roten Mauern hin 15Und die runden Augen folgen dem Flug der Vögel. Am Abend sinkt das weiße Wasser in Graburnen. In kahlen Gezweigen feiert der Himmel. In reinen Händen trägt der Landmann Brot und Wein Und friedlich reifen die Früchte in sonniger Kammer. 20O wie ernst ist das Antlitz der teuren Toten. Doch die Seele erfreut gerechtes Anschauen. Gewaltig ist das Schweigen des verwüsteten Gartens, Da der junge Novize die Stirne mit braunem Laub bekränzt, Sein Odem eisiges Gold trinkt. 25Die Hände rühren das Alter bläulicher Wasser Oder in kalter Nacht die weißen Wangen der Schwestern.	When autumn has come A sober clarity appears in the grove. Calmed we stroll along red walls 15And the round eyes follow the flight of birds. In the evening the white water sinks into funeral urns. In bleak branches the sky celebrates. In pure hands the countryman carries bread and wine And peacefully the fruits ripen in a sunny chamber. 20O how serious is the countenance of the beloved dead. But righteous viewing delights the soul. The silence of the ravaged garden is immense, When the young novice wreaths his forehead with brown leaves, His breath drinks icy gold. 25The hands touch the age of bluish waters Or in cold night the white cheeks of the sisters.
--	---

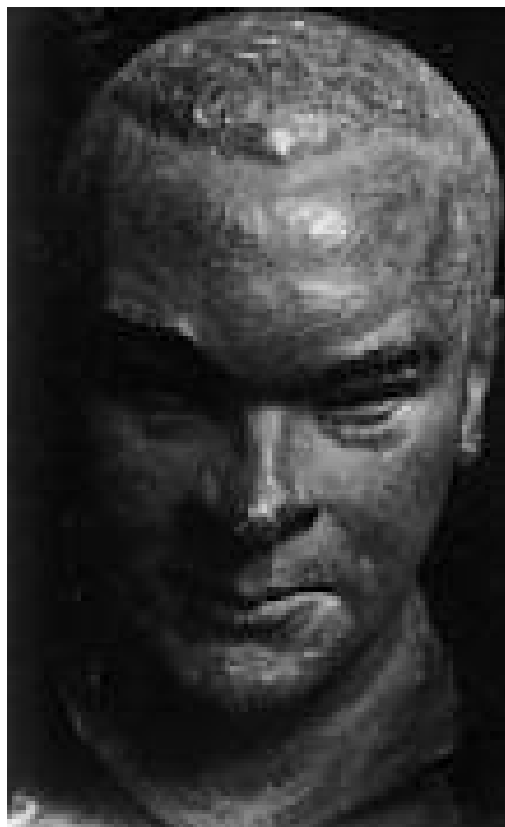
آرام و هماهنگ است پیاده‌رو در امتداد خانه‌های خودمانی،
جایی که انزوا است و خش‌خش افرا،
جایی که شاید باسترک هنوز می‌خواند.
۳۰ آدمی زیباست و دارد در تاریکی ظاهر می‌شود،
وقتی که هاج و واج دستان و پاهایش را تکان می‌دهد،
و چشمها بی‌صدا در حلقه‌های صورتی می‌غلطند.

در بخارها بیگانه خودش را در تباهی نوامبر گم می‌کند،
در زیر شاخه‌های پوسیده، در طول دیوارهای سرشار از خوره،
۳۵ آنجا که در حضور برادر مقدس می‌گشت،
مجذوب در زه لطیف موزیک جنون،
آه باد شامگاهی چقدر یگانه به پایان می‌رسد.
پلاسیده سر در تاریکی درخت زیتون فرو می‌افتد.

فروپاشی نشانه‌ی زوال قوم است.
۴۰ در این ساعت چشمان نظاره‌گر خود را می‌آکنند
با طلای ستارگان.

Leise und harmonisch ist ein Gang an freundlichen Zimmern hin, Wo Einsamkeit ist und das Rauschen des Ahorns, Wo vielleicht noch die Drossel singt. 30 Schön ist der Mensch und erscheinend im Dunkel, Wenn er staunend Arme und Beine bewegt, Und in purpurnen Höhlen stille die Augen rollen. Zur Vesper verliert sich der Fremdling in schwarzer Novemberzerstörung, Unter morschem Geäst, an Mauern voll Aussatz hin, 35 Wo vordem der heilige Bruder gegangen, Versunken in das sanfte Saitenspiel seines Wahnsinns, O wie einsam endet der Abendwind. Ersterbend neigt sich das Haupt im Dunkel des Ölbaums. Erschütternd ist der Untergang des Geschlechts. In dieser Stunde füllen sich die Augen des Schauenden 40 Mit dem Gold seiner Sterne. Am Abend versinkt ein Glockenspiel,	Quiet and harmonious is a walk along friendly rooms, Where solitude is and the maple's rustling, Where perhaps the thrush still sings. 30 Man is beautiful and appearing in darkness, When marveling he moves arms and legs, And the eyes roll silently in purple sockets. At vespers the stranger loses himself in black November- destruction, Under rotten branches, along walls full of leprosy, 35 Where before the holy brother had walked, Rapt in the soft string music of his insanity, O how lonely the evening wind ends. Dying away the head bends down in the darkness of the olive tree. Devastating is the decline of the race. In this hour the eyes of the beholder fill themselves 40 With the gold of his stars. In the evening a glockenspiel sinks
--	--

در شامگاه ستور به گونه‌ای فرو می‌غلند که دیگر نمی‌نوازند،
کنار میدان دیوارهای سیاه فرو می‌ریزند،
سربازی مرده برای نمازگزاری بانگ بر می‌کشد.



das nicht mehr tönt,
Verfallen die schwarzen Mauern
am Platz,
Ruft der tote Soldat zum Gebet.

down that no longer rings,
The black walls by the square decay,
The dead soldier calls for prayer.



۳۴. فرشته‌ی پریده‌رنگ

پسر درون اتاق خالی پدرانش قدم می‌زند.
خواهران به دوردستها رفته‌اند به سوی پیرمردان سفید.
شبانه خوابیده‌ای آنها را زیر ستونهای راهرو یافت،
که باز می‌گشتند از زیارت‌های اندوهناک.
آه چقدر موهایشان سیخ می‌شود از نجاسات و مارمولک،
وقتی او می‌ایستد درون آن با پاهای نقره‌ای،
و آنها از خانه‌های غم‌فزا مرده روانه می‌شوند.

34. Ein bleicher Engel

Tritt der Sohn ins leere Haus seiner
Väter.

Die Schwestern sind ferne zu weißen
Greisen gegangen.

Nachts fand sie der Schläfer unter den
Säulen im Hausflur,

Zurückgekehrt von traurigen
Pilgerschaften.

50 wie starrt von Kot und Würmern ihr
Haar,

Da er darein mit silbernen Füßen steht,
Und jene verstorben aus kahlen

Zimmern treten.

34. A pale angel

The son steps into the empty house of
his fathers.

The sisters have gone far away to
white old men.

At night the sleeper found them under
columns in the hallway,

Returned from sad pilgrimages.
50 how their hair stiffens with

excrement and worms,

When he stands into it with silver
feet,

And those step deceased from bleak
rooms.

آه مزبور می‌خوانی در بارانهای آتشین نیمه‌شب،
وقتی که پیشخدمتها چشمان مهربان را با گزنه‌ها می‌کوبند،
ه / میوه‌های بچه‌مانند اقطی
سرگشته بر گودالی خالی خم می‌شوند.
به‌آرامی ماههای زردنبو می‌غلتنند
روی کتان تبدار جوانی،
پیش از آنکه سکوت زمستان جاری بیاید.

ه / تقدیری متعالی در پای کیدرن * *Kidron* اندیشناک است،
جایی که سدر، آن آفریده‌ی ناب،
زیر ابروان آبی پدر فاش می‌سازد
بر مرغزار چوپانی شبانه گله‌اش را راه می‌برد.
یا جیغهایی هست در خواب،
ه / وقتی فرشته‌ای گستاخ به مرد در بیشه نزدیک می‌شود،
گوشته‌ی مقدس در بخاری فروزان می‌گدازد.

* کیدرن *Kidron*، رودی کوچک در فلسطین.

O ihr Psalmen in feurigen Mitternachtsregen, Da die Knechte mit Nesseln die sanften Augen schlugen, 10Die kindlichen Früchte des Hollunders Sich staunend neigen über ein leeres Grab. Leise rollen vergilbte Monde Über die Fieberlinnen des Jünglings, Eh dem Schweigen des Winters folgt. 15Ein erhabenes Schicksal sinnt den Kidron hinab, Wo die Zeder, ein weiches Geschöpf, Sich unter den blauen Brauen des Vaters entfaltet, Über die Weide nachts ein Schäfer seine Herde führt. Oder es sind Schreie im Schlaf, 20Wenn ein eherner Engel im Hain den Menschen antritt, Das Fleisch des Heiligen auf glühendem Rost hinschmilzt.	O you psalms in fiery midnight rains, When servants smite the mild eyes with nettles, 10The childlike fruits of the elderberry Bend astonished over an empty grave. Quietly yellowed moons roll Over the youth's fevered linen, Before the silence of winter follows. 15An exalted destiny ponders down the Kidron, Where the cedar, a gentle creature, Unfolds under the blue brows of the father, Over the meadow at night a shepherd leads his flock . Or there are screams in sleep, 20When a brazen angel approaches man in the grove, The saint's flesh melts on the glowing grate.
--	---

پیرامون آشیانه‌های رُسی شرابه‌ای ارغوانی بالا می‌روند،
طنین بافه‌های غله،
همهمی زنبورها، پرواز مرغ ماهیخوار.
۲۵ شامگاهان برانگیختگان بر راههای سنگلاخ به دیدار هم می‌آیند.
در آبهای سیاه خوره‌ها باز می‌تابند؛
یا آنها جامه‌های فضله‌پوششان را می‌گشایند
پیچان در باد خنک، که از تپه‌های گلگون می‌وزد.

دوشیزه‌های نزار کوچه‌های شب را کورمال می‌روند،
۳۰ اگر آنها چوپان مهرورز را ببابند.
شنبه‌ها آوازی لطیف از کلبه‌ها می‌آید.
بگذار آواز نیز پسر را به یادگار بگذارد،
جنونش را، و ابروان سفیدش و گذرش،
پوسیده‌ای، که آبی‌وشانه چشمها را می‌گشاید.
۳۵ آه چقدر غمناک است این بازیبوستگی.

پایه‌های جنون در خانه‌های سیاه،
سایه‌های سالمند زیر درِ باز،
وقتی روح هلیان به خودش در آینه‌ی گلگون می‌نگرد
و برف و خوره بر پیشانی‌اش فرو می‌رود.

Um die Lehmhütte rankt purpurner Wein, Tönende Bündel vergilbten Korns, Das Summen der Bienen, der Flug des Kranichs. 25Am Abend begegnen sich Auferstandene auf Felsenpfaden. In schwarzen Wassern spiegeln sich Aussätzige; Oder sie öffnen die kotbefleckten Gewänder Weinend dem balsamischen Wind, der vom rosigen Hügel weht. Schlanke Mägde tasten durch die Gassen der Nacht, 30Ob sie den liebenden Hirten fänden. Sonnabends tönt in den Hütten sanfter Gesang. Lasset das Lied auch des Knaben gedenken, Seines Wahnsinns, und weißer Brauen und seines Hingangs, Des Verwesten, der bläulich die Augen aufschlägt. 35O wie traurig ist dieses Wiedersehn. Die Stufen des Wahnsinns in schwarzen Zimmern, Die Schatten der Alten unter der offenen Tür, Da Helians Seele sich im rosigen Spiegel beschaut Und Schnee und Aussatz von seiner Stirne sinken.	Around the clay huts purple vines climb, Resounding sheaves of yellowed corn, The humming of bees, the flight of the crane. 25In the evening the resurrected meet on rocky paths. In black waters lepers are reflected; Or they open their excrement-tainted robes Weeping to the balmy wind, that blows from the rosy hill. Slender maids grope through the alleys of the night, 30If they may find the loving shepherd. Saturdays a soft singing sounds in the huts. Let the song also commemorate the boy, His insanity, and white brows and his passing away, The decayed one, who bluishly opens the eyes. 35O how sad is this reunion. The stages of insanity in black rooms, The shadows of the aged under the open door, When Helian's soul looks at itself in the rosy mirror And snow and leprosy sink from his forehead.
--	--

۴۰ بر دیوارها ستارگان دم بر می‌آورند
و شمایل‌های سفید روشنایی.
اسکلتها از مزارها از فرش بر می‌آیند،
سکوتِ صلیب‌های پوشیده بر تپه،
دل‌انگیزیِ بخور در باد شبانه‌ی ارغوانی.

۴۵ آه دیدگان را در دهان‌های سیاه در هم شکستی،
وقتی نوه در آشوب لطیف
تنها سرانجامِ تاریکتر را می‌سنجد،
ایزد خاموش پلک‌هایش را بر او فرو می‌آورد.

40An den Wänden sind die Sterne erloschen Und die weißen Gestalten des Lichts. Dem Teppich entsteigt Gebein der Gräber, Das Schweigen verfallener Kreuze am Hügel, Des Weihrauchs Süße im purpurnen Nachtwind. 45O ihr zerbrochenen Augen in schwarzen Mündern, Da der Enkel in sanfter Umnachtung Einsam dem dunkleren Ende nachsinnt, Der stille Gott die blauen Lider über ihn senkt.	40On the walls the stars are expired And the white figures of the light. Skeletons from the graves rise out of the carpet, The silence of decayed crosses on the hill, The sweetness of incense in the purple night wind. 45O you shattered eyes in black mouths, When the grandson in soft derangement Ponders alone the darker ending, The silent God lowers blue eyelids over him.
--	---

۳۵. سرود مغرب‌زمین

آه بال کوبیدن شبانه‌ی روح:
ما چوپانان زمانی در طول جنگلهای تیره‌گون راه افتادیم
و آهوی سرخ، گل سبز و جویبار وراج در پی ما بودند
سرشار از خاکساری. آه، نوای قدیمی زنجره،
ه‌خون شکوفا بر سنگ قربانی،
و بانگ پرنده‌ای تنها بر سکوت سبز تالاب.

آه، شما ای جهادها و شکنجه‌های فروزان
بر پیکر، نزول میوه‌های ارغوانی
در باغهای شامگاهی، جایی که در زمانهای از دست رفته مریدان پرهیزگار ره می‌سپردند،
ه / جنگاوران اینک، بر می‌خیزند از زخمهای و رؤیاهای ستاره‌نشان.
آه، بقچه‌ی لاجوردی شب.

35. Abendländisches Lied

O der Seele nächtlicher Flügelschlag:
Hirten gingen wir einst an dämmernden
Wäldern hin
Und es folgte das rote Wild, die grüne
Blume und der lallende Quell
Demutsvoll. O, der uralte Ton des
Heimchens,
5Blut blühend am Opferstein
Und der Schrei des einsamen Vogels
über der grünen Stille des Teichs.

O, ihr Kreuzzüge und glühenden
Martern
Des Fleisches, Fallen purpurner
Früchte
Im Abendgarten, wo vor Zeiten die
frommen Jünger gegangen,
10Kriegsleute nun, erwachend aus
Wunden und Sternenträumen.
O, das sanfte Zyanenbündel der Nacht.

35. Occidental Song

O the soul's nocturnal wing beat:
Shepherds, we once moved along
dusking forests
And the red deer, the green flower
and the babbling well followed
Full of humbleness. O, the ancient
tone of the cricket,
5Blood blooming on the sacrificial
stone,
And the cry of a lonely bird over the
pond's green stillness.

O, you crusades and glowing tortures
Of the flesh, falling of purple fruit
In the evening garden, where in
bygone times the pious disciples
walked,
10Warriors now, awakened out of
wounds and starry dreams.
O, the soft cyan-bundle of night.

آه، شما زمانهای آرامش و پاییزهای طلایی،
هنگامی که ما راهبان آشتی‌جوی انگور ارغوانی را می‌فشرديم؛
و تپه و جنگل همه‌ی پیرامون می‌درخشیدند.
۵ / آه، شما صیدها و قصرها، آرامشگاه شامگاه،
هنگامی که در کلبه‌اش آدمی به تقوا روی می‌آورد،
کوشا در نیایشی گنگ برای سر زنده‌ی خدا.

آه، ساعت تلخ زوال،
هنگامی که در آبهای تاریک سیمایی سنگی را در می‌یابیم.
۶۰ اما عاشقان پلکهای نقره‌ای را درخشنده بر می‌آورند:
یک جنس. رایحه از بالشهای گلگون جاری است
و سرود دلنواز برانگیختگان.

O, ihr Zeiten der Stille und goldener Herbste, Da wir friedliche Mönche die purpurne Traube gekeltert; Und rings erglänzten Hügel und Wald. 15O, ihr Jagden und Schlösser; Ruh des Abends, Da in seiner Kammer der Mensch Gerechtes sann, In stummem Gebet um Gottes lebendiges Haupt rang. O, die bittere Stunde des Untergangs, Da wir ein steinernes Antlitz in schwarzen Wassern beschaun. 20Aber strahlend heben die silbernen Lider die Liebenden: E i n Geschlecht. Weihrauch strömt von rosigen Kissen Und der süße Gesang der Auferstandenen.	O, you times of stillness and golden autumns, When we peaceful monks pressed the purple grape; And hill and forest shone all around. 15O, you hunts and castles, rest of evening, When in his chamber man pondered the righteous, Struggled in mute prayer for God's living head. O, the bitter hour of decline, When we behold a stony countenance in black waters. 20But in radiance the lovers lift the silver eyelids: O n e gender. Incense flows from rosy pillows And the sweet song of the resurrected.
--	---

۳۶. گروdek *Grodek

شامگاهان بیشهزاران پاییزی طنین می‌اندازد
با سلاحهای مرگبار. بر دشتهای زرین
و دریاچه‌های آبی، خورشید
تاریکتر می‌چرخد. شب احاطه می‌کند
ه‌جنگاوران محتضر را و سوگواری سرکشانه را
از دهانهای تکه‌پاره‌شان.
هنوز ساکت آنجا در مرغزار گرد می‌آیند
ابرهایی سرخ که خدایی خشمگین گنجانده است.
خون ریخته، و سردی ماه.
ه / همهی راهها به لاشه‌ی سیاه می‌رسند.
در زیر شاخسار طلایی شب و ستارگان

*گروdek شهری است در لهستان که تراکل مدتی از خدمت سربازی‌اش را به عنوان داروگر آنجا گذراند و خواست با شلیک گلوله‌ای خود را خلاص کند. گروdek واپسین سروده‌ی اوست.

36. Grodek

Am Abend tönen die herbstlichen
Wälder
Von tödlichen Waffen, die goldnen
Ebenen
Und blauen Seen, darüber die
Sonne
Düstrer hinrollt; umfängt die Nacht
5Sterbende Krieger, die wilde
Klage
Ihrer zerbrochenen Münder.
Doch stille sammelt im
Weidengrund
Rotes Gewölk, darin ein zürnender
Gott wohnt
Das vergoßne Blut sich, mondne
Kühle;
10Alle Straßen münden in schwarze
Verwesung.
Unter goldnem Gezweig der Nacht
und Sternen

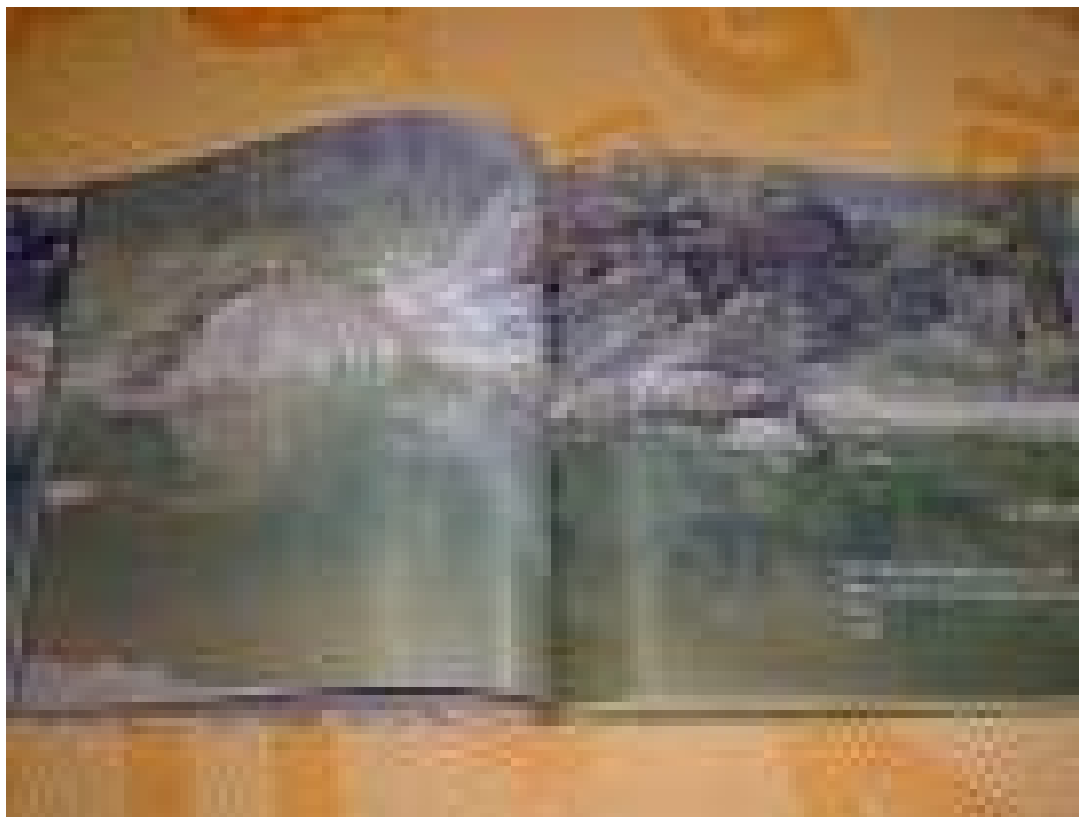
36. Grodek

At evening the autumn woodlands
ring
With deadly weapons. Over the
golden plains
And lakes of blue, the sun
More darkly rolls. The night
surrounds
5Warriors dying and the wild lament
Of their fragmented mouths.
Yet silently there gather in the
willow combe
Red clouds inhabited by an angry
god,
Shed blood, and the chill of the
moon.
10All roads lead to black decay.
Under golden branching of the night
and stars

Es schwankt der Schwester Schatten durch den schweigenden Hain¹, Zu grüßen die Geister der Helden, die blutenden Häupter; Und leise tönen im Rohr die dunklen Flöten des Herbstes. 150 stolzere Trauer! ihr ehernen Altäre Die heiße Flamme des Geistes nährt heute ein gewaltiger Schmerz, Die ungeborenen Enkel.	A sister's shadow sways through the still grove To greet the heroes' spirits, the bloodied heads. And softly in the reeds Autumn's dark flutes resound. 150 prouder mourning! - You brazen altars, The spirit's hot flame is fed now by a tremendous pain: The grandsons, unborn.
--	--



کآه، ساعت تنفغ نزوال



شاڤور ااممدي

رودخانه‌ی بچه‌ها

رودخانه‌ی بچه‌ها

وقتی زودتر از جنهای انارستان خوابم برد
رمه‌ی بچه‌های ماه پس‌مانده‌ی رگرگی رودخانه را
کمی دورتر از شهرستان تک‌خیابان دنباله‌دارمان
با ساقهای خشکِ پسرانه می‌شکستند.
تیکه‌پاره‌های بنفش نیم‌رخ و چانه را می‌سوزاندند.
همهمه‌شان پس از گداختنِ کوهساری که همه‌ی عصرها می‌دیدیم
تا گوشهای پلاسیده‌ی گاوها و ماهیهای بی‌جانی
که کنارشان خفته بودیم
نرم‌نرم می‌وزید. آه خدایا
چه کسی مرا بر کول خود بسته است؟

گاهی خورشید هیکلی است که تکه‌های سخت
و بُرانِ عمر خود را در خاکستانی لزج
فراموش کرده است تا همین الآن فرهمند و برنا
پیشاپیش نیم‌رخِ خاموش و تاجدار برخیزد.

تا نیمی از شب گذشته گفت‌های فربه و آفتابی
بر سک‌های پراکنده‌ی رودخانه می‌سریدند.
دل بستم به شانه‌های خود و دوستی که نزدیکم داشت درختچه‌ای کور می‌شد.
می‌خواستم بلند شوم جفتی گفت‌ر آرمند را بچلانم
که همسنگ در تنه‌ی سایه‌ای زنده و درخشان روییده‌اند.

تکه‌ای از رودخانه سکوتی بود سنگی
که هاج‌وواج نیمروز و تک‌درخت‌های گرمسیری را می‌خکوب به جا می‌گذاشت
و کور اما زمردین با غباری از دیوهای مرده
و سدری بی‌بندوبار بر سر راه که آذرخش را پناه می‌دهد
تا دیوانه‌ای در خاک پلاسیده نوزاد بی‌همزادش را در افکند،
پشت به سک‌های پخش‌وپرا و سوزناک
همچنان از قهقهه و شکلک چند صورت فلکی پیش پا افتاده می‌لرزید.

۱۷۴/آه، ساعت تلخ زوال

و آن گاه آغاز کردیم سکوت را بپرستیم.
نیلبکی استخوانی بر سینه داشت.
رودخانه همهی چشمها را بست.
تنه‌اش خود را تا ژرفنای
بیشه‌زار عقیق و اجسام اختری خفته خیزاند
و چانه و شانه‌های مس‌اندود بچه‌ها را
که تازه بوی پروانه و خورشید گرفته بودند
یکی یکی بی‌محابا بوسید.

بهمن ۱۳۸۷



آه،
ساعت تلخ زوال

هنگامی که سیاهی سنی را
در آبهای تاریک در می‌یابیم.

به همین قلم / شعر

- | | |
|----------------------|-----------------------------------|
| ۱. ویرانشهر | یکم. شوخیهای ناگوار |
| (۶۸ و) ۶۶-۶۱ | دوم. متنها |
| | سوم. بازگویی شوخیها و متنها |
| ۲. پادشاهنامه | یکم. دیباجه: آب و گل عشق |
| ۶۷-۶۶ گردانی | دوم: متن: پادشاهنامه گردانی |
| | سوم: پیوست: شعرهای مشکوک و الحاقی |
| ۳. کارنامه‌ی قهوه‌ای | یکم. آن پاره‌ی دیگر |
| ۷۷-۷۸ و کبود | دوم. دیوآمیزی بی‌انجام |
| | سوم. پیشگویی زمان اکنون |
| ۴. کجنوشتار | یکم. زندگی نابجای هنرمند |
| ۷۹-۸۰ | دوم. تته‌پته‌نگاری |
| | سوم. واپسینشمار |
| ۵. در حاشیه‌ی متن | یکم. خانه‌ی عنکبوت |
| ۸۱-۸۲ الف | دوم. دستنویس غیب‌بین |

۶. سوتک گوشتی که یکم. سوت آشکار و پنهان
۱۳ سنگ شد دوم. کتابچه‌ی سنگی

۷. کالبدخوانی یکم. کالبدخوانی
۱۴-۱۵ دوم. پیوستها

۸. گزیده‌ی هفتگانه
۱۵-۶۱

۹. بندهای پیشکشی فرشته‌ها بر خاکستر و آفتاب
۱۶

۱۰. گاهی خاطره‌ی عشقی اندوهناک از زمانهای اکنون
۱۷

۱۱. دیوها و دل‌بند گونی‌پوشم
۱۱-۱۹

۱۲. بهشت نو
۹۰

به همین قلم / برگردان

۱۳. خرابستان و شعرهای دیگر تی. اس. الیوت

۱۸۱ و ۱۸۲ و ۷۹ و ۶۱

۱۴. سگاه زنانه در زایشگاه و پیرامونش سیلویا پلات

دی ۱۸۱

۱۵. گاهان ایزدان و اهریمن لی بو و ازرا پاوند و

زمستان ۱۸۱

۱۶. شاه خاکستری چشم آنا آخمتوا

بهار ۱۹

۱۷. زیبایی نکبتبار بچه‌ها آرتور رمبو

تابستان و مهر ۱۹

۱۸. مرواریدهای استخوانی مارینا تسوه‌تایوا

پاییز ۸۹

۱۹. شعر بی‌قهرمان آنا آخمتوا

بهار ۹۰

۲۰. باده‌پیمایی با اژدها در تموز لی بو

تیر ۹۰

۲۱. آواز پلنگ لیمویی بر نرده‌های غبارآگین روبن داریو

مرداد و شهریور ۹۰ و اندوه‌گساری ماه ماه ماه

۲۲. آمرزشخوانی آنا آخمتوا

مهر ۹۰

۲۳. لابه‌لای تیغ‌های زمردین جین هیرشفیلد

آبان ۹۰

۲۴. برج فراموشی مارینا تسوه‌تایوا

آذر و دی ۹۰

۲۵. دوپیکر اسیپ ماندلشتام و نیکلای گومیلف

بهمن ۹۰

۲۶. همبازیان گمشده گزیده‌ی شعر جهان

فروردین ۹۱

۲۷. گل سرخ هیچ کس پل سلان

اردیبهشت و خرداد ۹۱

۲۸. جامه‌درانی کاسپارا استامپا

خرداد ۹۱

۲۹. آه، ساعت تلخ زوال گئورگ تراکل

تابستان ۹۱

۳۰. حلزونهای هرزه پس از نیمروز مارینا تسوه‌تایوا

مهر ۹۱

پس از یکصد سال و اندی

ترانه‌خوانی چندنفره

در ستایش بانویی ناشناس

گزیده‌ی شعر روس

الکساندر پوشکین

الکساندر بلوک

نیکلای گومیلف

ولادیمیر مایاکوفسکی

اسیپ ماندلشتام

مارینا تسوه‌تایوا

بوریس پاسترناک

آنا آخماتوا

کالبد حاضر در دوردستها

نابور (مهری)

Paul پل سالان

Celan

شاپور احمد

گل سرخ سیج کس